

پست‌مدرنیسم و دلالت‌های آن در تربیت دینی

هادی پورشافعی* / ناهید آرین**

چکیده

انسان، موضوع تربیت است و هرگونه طرحی در این زمینه مسبوق به نگاه انسان‌شناختی ویژه‌ای است. در این نگاه، تربیت، دین و انسان همواره ملازم یکدیگرند. با ظهور دیدگاه‌های جدید در حوزه موضوعات نظری و فلسفی، به‌ویژه در زمینه فلسفه تعلیم و تربیت، چالش‌هایی تازه پیش روی تربیت انسان، به‌خصوص در برابر تربیت از منظر دینی قرار داده است که از آن جمله، دیدگاه‌های مدرنیته و پست‌مدرنیته است. این دیدگاه‌ها با فرایند جهانی شدن، توسعه یافته و تقویت شده است. این دیدگاه‌ها توانسته‌اند معنایی پایدار برای انسان بیافرینند و به آزادی و استغنائی او کمک کنند. در نتیجه انسان را در اقیانوس بی‌کران نسبیت و کثرت‌گرایی رها می‌کنند. این مقاله فراتر از این دو دیدگاه، تربیت دینی را با ویژگی‌های آن مطرح کرده و بر اساس مفروض‌های بنیادی تربیت دینی از منظر اسلامی، همچون وحدت وجود، باطن‌گرایی و اصالت فطرت، جهانی استوار بر پایه امر قدسی تبیین کرده است.

کلید واژه‌ها: تربیت دینی، مدرنیته، پست‌مدرنیسم، کثرت‌گرایی، نسبی‌گرایی.

* استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه بیرجند.

** کارشناس ارشد و دبیر آموزش و پرورش بیرجند. دریافت: ۳/۳/۸۸ - پذیرش: ۱۵/۶/۸۸

مقدمه

بحث ارتباط دین و تربیت، سابقه دیرینه و کهن دارد، تا آنجا که در اوضاع مطلوب، تقابل دین و تربیت کمتر احساس شده است. پس از خیزش انسان به سوی علم، غرور او در عصر روشنگری، کشف قدرت ذهنی و اندیشه منطقی خویش و دستاوردهای علمی ناشی از آن، به تدریج انسان جانب دین و آموزه‌های دینی را رها کرد و بحث ارتباط بین دین و علم و به تبع آن، ارتباط دین و تربیت، مخدوش و در حاشیه گذاشته شد. سیر تحول جوامع و تفکر انسانی بر این امر، صحنه می‌گذارد.

بدون پیش‌داوری، نیاز انسان به دین همچنان پابرجا است. دین در تغییر مداوم دوران‌های تمدن بشری، تکیه‌گاهی تزلزل‌ناپذیر برای انسان فراهم کرده است و موجب زنده نگاه داشتن ارزش‌های فرهنگی و انسانی و اخلاقی می‌شود. البته این نیاز در دیدگاه‌های گوناگون انسان دستخوش تغییرها و تفسیرهای متفاوتی قرار گرفته است که به‌طور مشخص، در دیدگاه‌های مدرنیسم و پست‌مدرنیسم به آن پرداخته شده است.

دیدگاه مدرنیته و به‌ویژه پست‌مدرنیته، همچنان که در قلمروهایی مانند هنر، فلسفه، سیاست و ادبیات، مسائل و مباحث تازه‌ای برانگیخته است، در عرصه تعلیم و تربیت نیز پرسش‌ها و نگرش‌هایی نو به میان آورده است. با توجه به اینکه اندیشه‌های تربیتی در هر عصر، غالباً متأثر از اندیشه‌ها و جریان‌های فکری و فلسفی آن عصر است، شناخت مبانی فلسفی پست‌مدرنیسم و ویژگی‌های آن از منظر تربیت دینی ضروری به نظر می‌رسد.

پست‌مدرنیست‌ها نظام آموزش و پرورش کنونی را عامل انتقال فرهنگ مسلط،

یعنی فرهنگ ممتاز یا فرهنگ نخبگی می‌دانند. روشن است که بسیاری از نگاه‌های پست‌مدرن به دنیا و واقعیات آن همچون تعلیم و تربیت، مربوط به دنیایی است که بستر و زمینه آن را پدید آورده و از آن برخاسته بود. از مهم‌ترین مزایای آشنایی با تعلیم و تربیت پست‌مدرن، ایجاد امکان نگرش انتقادی ژرف‌تر به پیامدهای تعلیم و تربیت مدرن و نیز به تغییراتی است که آموزش و پرورش امروز و مدارس ما بدان نیازمندند. در این زمینه اصطلاحاتی نظیر آموزش و پرورش آرای گوناگون، یا آموزش و پرورش مرزی را به کار می‌برند؛ به‌علاوه پست‌مدرنیست‌ها چون دسترس به حقیقت مطلق و شناخت عینی را ناممکن می‌دانند، به برنامه‌ها و روش‌های آموزش کنونی نیز انتقاد دارند. آشنایی با تعلیم و تربیت از نگاه پست‌مدرنیست‌ها و نقدهایی که آنان بر تعلیم و تربیت کنونی وارد می‌سازند، به علت فراگیری این دیدگاه حائز اهمیت است. قبل از پرداختن به این موضوع، سیر تحول جوامع بشری مورد توجه است تا با نقد و نظر این دیدگاه‌ها، دلالت‌های آنان را در تربیت دینی بیان دارد.

تاریخ تحول فکری جوامع انسانی

تاریخ تفکر انسانی و سیر تحول جوامع بشری را به سه دوره تقسیم کرده‌اند: دوره پیشامدرن، دوره مدرن و دوره پست‌مدرن.

دوره پیشامدرن: در دوره پیشامدرن (از قرن ششم قبل از میلاد تا سده‌های میانی) بر دوگانگی ایدئالیسم و عقل‌گرایی تأکید می‌شد و ایمان و مذهب در آن نقش اساسی داشت. این دیدگاه ستایش‌کننده فرهنگ رفیع باستانی و شیفته نوعی وحدت نظر است.

دوره مدرن: این دوره (از رنسانس تا پایان قرن نوزدهم) دورانی تاریخی است

که پس از سده‌های میانه در پی رنسانس فرهنگی در اروپا آغاز شد. بعضی نیز آغاز دوران مدرن را انقلاب صنعتی می‌دانند و بعضی دیگر، پیدایش نظام تولید سرمایه‌داری و بازار آزاد را شروع این دوران تلقی می‌کنند. مدرنیته، تداعی‌گر نوگرایی و تجددگرایی است، و ریشه‌های تاریخی آن به جنبش رنسانس، عصر روشنگری یعنی دوران تجربه‌گرایی، اثبات‌گرایی منطقی، راسیو نالیسم، روش‌شناسی علمی و شناسایی حقایق عینی برمی‌گردد. از پیامدهای دوره مدرن این است که دانش علمی و حرفه‌ای، سرچشمه فهم جهان تلقی می‌شود و چنین فرض شده است که دانش علمی، آینه منعکس‌کننده واقعیت عینی است. به‌رغم بسیاری از متفکران، در عصر پست‌مدرن، خلق واقعیت جانشین کشف واقعیت شده، و مشارکت انسان در ساختن دانش برجسته‌تر شده است؛ در نتیجه فرایند تولید دانش، امری اجتماعی، استقرایی، تعبیری و کیفی به شمار می‌آید. به‌هرروی، چهار رکن اصلی که در واقع بسترهای تاریخی — اجتماعی پیدایش و تکامل مدرنیته به‌شمار می‌روند عبارت‌اند از:

۱. رنسانس (نوزایی) از قرن چهاردهم میلادی؛
 ۲. رفورماسیون (جنبش اصلاح دینی) در قرن شانزدهم میلادی؛
 ۳. روشنگری از اواخر قرن هفده تا اوایل قرن هجده میلادی؛
 ۴. انقلاب صنعتی از نیمه دوم قرن هیجده تا نیمه اول قرن نوزده میلادی.
- دستاوردهای مدرنیته در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قابل مشاهده است. اوج این دستاوردها را که از گذشته‌های دور شروع شده‌اند، می‌توان از قرن هیجدهم به بعد دانست. از بارزترین ویژگی‌های مدرنیته که از رنسانس به بعد شروع شد و در عصر روشنگری به اوج خود رسید، نگرش به انسان به‌منزله موجودی اجتماعی یا یک «هستی اجتماعی» است.

گرچه در مورد دوره‌بندی تاریخی مدرنیته، اختلاف نظر وجود دارد، در مورد مشخصه‌های اصلی مدرنیته این اختلافات کمتر است. به باور بسیاری اندیشمندان، مدرنیته به‌معنای پیروزی خود انسان بر باورهای سنتی (اسطوره‌ای، دینی، اخلاقی، فلسفی)، رشد اندیشه‌های علمی و خودباوری، و افزون شدن اعتبار دیدگاه فلسفه نقادانه است که با سازمان‌یابی تازه تولید و تجارت، شکل‌گیری قوانین مبادله کالا، و سلطه تدریجی جامعه مدنی بر دولت همراه است. به این اعتبار، مدرنیته مجموعه‌ای است فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فلسفی که از حدود سده پانزدهم، زمان پیدایش نجوم جدید، اختراع چاپ و کشف امریکا تا به امروز یا تا چند دهه پیش ادامه یافته است. انقلاب صنعتی که از جمله عوامل تکامل مدرنیته است، انگیزه سود را محور قرار داد که لرزش آن در سراسر جامعه احساس شد، و لایه‌های سنتی را درنوردید، و ما شاهد تولد اصالت فرد بودیم؛ تا آنجا که مبلغ و میزان سود حاصله نیز سنجه‌ای برای میزان استحقاق موهبت الهی تلقی شد، و ثروت، نشان موفقیت دانسته شد.

مدرنیته برخلاف پست‌مدرنیته، نهضتی منسجم و یکدست به شمار می‌آید. آموزه‌های اصلی این نهضت و حرکت فکری عبارت‌اند از: قطعی‌انگاری عقل انسان همچون یگانه و برترین سوژه دانش، آزادسازی فرد از هر محدودیتی که آزادی و برتری هویتش را تهدید کند، مخالفت با سنت و کلیسا به‌منزله دشمنان اصلی آزادی و فرایند آزادسازی، ناسیونالیسم و تمرکزبخشی به قدرت اقتصادی به‌مثابه اصول قانونمند همزیستی انسان‌ها، اعتماد نامحدود به علم، توسعه اقتصادی و فنی و صنعت‌گرایی. افزون بر اینها، رواج لیبرالیسم، فردگرایی، سکولاریسم، خودفرمانی و پیشرفت‌گرایی نیز جزء ویژگی‌هایی است که بسیاری

از صاحب‌نظران، در و صف مدرنیسم به آن توجه دارند. از ویژگی‌های مدرنیته^۳ می‌توان به موارد مشخص ذیل اشاره کرد:

ویژگی‌های مدرنیته

۱. انسان‌مداری یا امانیسم

از ویژگی‌های مدرنیته، سست شدن پایه‌های حاکمیت سنت، حجیت عقل و توجه به معیار عقل و تجربه انسانی به‌منزله ملاک معتبر برای شناسایی حقیقت است. بنابر این ویژگی، انسان در مرکز هستی قرار گرفت، به‌گونه‌ای که صحت و سقم پدیده‌ها را با قدرت عقلانی خود تعیین می‌کند. مدرنیته، جهت‌گیری در مقابل نگرش قرون و سطایی به انسان، جهان و خداست و امید و آرزو بستن به امکان بازسازی انسان و جهان بر بنیاد عقل و قوه شناسایی انسان، و همچنین جابه‌جایی محور هستی از خدا به انسان. در برابر این جمله کتاب مقدس که: «خدا انسان را به‌صورت خود آفرید»، فویر باخ آن سخن معروف را گفت که: «انسان خدا را به‌صورت خود آفرید»؛ یعنی خدا چیزی جز صورت آرمانی انسان از انسان نیست. این نگاه، نهایت دید مدرن به انسان است.

منظور از انسان‌گرایی، «ایمان به انسان» است. از این ایمان می‌توان به ایمان به «علم» و «قدرت» انسان تعبیر کرد. به عبارت دیگر، انسان‌گرایی عبارت است از باور داشتن به اینکه اگر از دست «علم انسان» کاری بر نیاید، قطعاً از دست هیچ‌کس و هیچ‌چیز دیگر هم کاری بر نخواهد آمد؛ و اگر از محدوده «قدرت انسان» کاری بیرون رفت، در محدوده هیچ‌کس و هیچ‌چیز دیگر نیز نخواهد بود. این باور در متون دوران مدرن، در قالب این ایده تجلی می‌کند که انسان حاکم بر سرنوشت خویش است و اسیر موجود دیگر نیست. به همین دلیل است که در

متون مدرنیته، چیزی به نام شیطان وجود ندارد یا اگر وجود دارد، توان سیطره و تفوق بر آدمی ندارد.

یکی از بحث‌هایی که در میان فلاسفه اخلاق دوران مدرن شایع است، شکاف میان «معرفت اخلاقی» و «عمل اخلاقی» است و اینکه چگونه می‌توان این شکاف را پر کرد. در متون دینی قدیم، این شکاف را فریب‌خوردگی انسان‌ها پر می‌کرد و باور این بود که انسان به این جهت به حکم معرفت‌های اخلاقی عمل نمی‌کند، که دستخوش فریب شیطان، دنیا، هوا و نفس است. اما چنین باوری دیگر در فلسفه اخلاق مدرن وجود ندارد. انسان مدرن نمی‌گوید به این جهت به حکم معرفت‌های اخلاقی عمل نمی‌شود که از انسان فریب خورده است؛ چراکه انسان مدرن به علم و قدرت بشر ایمان و التزام می‌ورزد و هر اندازه مدرن‌تر شود، بیشتر التزام می‌ورزد. اما در جهان‌نگری دینی، انسان دائم باید دست استمداد به درگاه خدا دراز کند و همواره از فریب شیطان برحذر باشد و دغدغه موجودات دیگر هم داشته باشد و فرشتگان به او کمک‌رسانی کنند. در اندیشه مدرن، رابطه انسان، جهان و خدا دگرگون شده است؛ زیرا بر اساس تفکر سنتی، خداوند حاکم مطلق و انسان، فرع دانسته می‌شود، اما در دید مدرن، منشأ هستی و خالق آن، از حاکمیت مطلق بر انسان و جهان به زیر آورده می‌شود و با اصالت دادن به انسان، چیرگی وی بر طبیعت، محور قرار می‌گیرد. سودمندی این نظریه آن‌چنان برای بشر محرز جلوه می‌کرد که حتی خداوند نیز از چنین دیدگاهی مستثنا نبود.

۲. عقلانیت و عقل‌گرایی

در این دوران، عقل انسان ملاک واقعیت قرار گرفت. بنابر این ویژگی، واقعیت چیزی تلقی نمی‌شود جز آنچه عقل آن را می‌شناسد و می‌یابد. در نتیجه با آغاز

مدرنیسم، دوره حاکمیت هستی‌شناسی پایان می‌یابد و جای خود را به معرفت‌شناسی می‌دهد؛ از این‌رو قطعی‌انگاری عقل انسان، به مثابه یگانه و برترین سوژه دانش، محور قرار می‌گیرد.

۳. سکولاریسم

طبق این ویژگی، بر پایه دیدگاه امانیستی و عقل‌باوری، دین و گزاره‌های دینی از قلمرو زندگی اجتماعی خارج می‌شود و در محدوده زندگی فردی قرار می‌گیرد؛ از این‌رو دین در تعیین سرنوشت جامعه مدرن مداخله ندارد و تنها می‌تواند نقشی عاطفی، آن هم در حیطه فردی برای انسان دوران مدرن ایفا کند.

۴. نگاه جهان‌شمول و غیرفرهنگی

بنابر این ویژگی در تربیت مدرن، بر مبنای فرهنگ عقلانی (فرهنگی که حاصل خردورزی است) این فرهنگ چیزی جز یافته‌ها و برآیندهای به دست آمده از تفکر منطقی و تحقیقات علمی نیست و فرهنگ، از منظر علم تعبیر می‌شود؛ در نتیجه، تعلیم و تربیت فقط رسالت حفظ و انتقال این نوع میراث فرهنگی (فرهنگ عقلانی) را دارد و در برابر دستاوردهای گوناگون فرهنگی، سکوت و گاه آن را نفی می‌کند. طبیعی است که چنین فرهنگ واحدی جهان‌شمول دانسته شود؛ چراکه تنها ملاک و معیار آن، وابستگی به خرد انسان است.

۵. اصالت علم و روش‌های علمی

در عالم اندیشه، رشد جهان‌بینی عقلانی و عقل‌باوری فلسفی و ارائه الگوی جهان مکانیکی نیوتنی، امکان‌شناسایی علمی را برای انسان مطلق می‌کرد، و انقلاب تکنولوژیک نشان داد که انسان با اراده و قوه شناسایی خود میدان عظیمی برای تصرف در طبیعت دارد. از این منظر، جهان به منزله ماشینی بزرگ تعریف شد که

برای انجام کار خداوند ساخته شده است. طبیعت به‌مثابه ماده خامی است که با آن می‌توان جهانی مناسب با انسان و نیازهای او ساخت. تبلور چنین اندیشه‌ای، همین جهان تکنولوژیک است که ما در آن زندگی می‌کنیم؛ شهرهای مدرن با همه آنچه در اختیار انسان است، و همه ابزارها و امکانات و تکنولوژی دست ساخته بشر. پس میان انسان و طبیعت در یک قرن و یا حدود دو قرن گذشته، شکافی بسیار بزرگ ایجاد شده است. در گذشته، محیط‌های شهری نیز هنوز بسیار سطحی بوده‌اند و انسان و طبیعت در آن همزیست بودند؛ اما امروزه این محیط‌ها یک سره از انسان ساخته‌اند. آرمان شهر مدرن در انسان اروپایی، انرژی عظیمی آزاد کرد؛ زیرا گمان می‌رفت با پیشرفت بی‌کران در غلبه بر طبیعت و تاریخ، سرانجام بشر بر هرگونه کمبود و رنج نیز چیره خواهد شد.

۶

۶. اصالت دادن به علم تجربی و رویکرد ابزارگرا

مدرنیسم با اصالت دادن به علم تجربی، آن را از شناخت‌های دیگر برتر می‌داند و در امور گوناگون زندگی بر آن تکیه می‌کند. پس از رنسانس هنگامی که اندیشه اروپایی در پی گریز از ساختارها و سخت‌گیری‌های حکمت مدرسی برآمد، شکل‌گیری دو الگوی برجسته در اندیشه فلسفی، یعنی عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی آغاز شد. بدین ترتیب عقل‌گرایان و تجربه‌گرایان، با جدیت در صدد ارائه ویژگی‌های جای‌گزین برای ویژگی‌های ارسطویی فلسفه قرون وسطی برآمدند و فهم ارسطو از استدلال و معرفت و علم را مورد انتقاد قرار دادند. تجربه‌گرایان با تأکید بر نقش تجربه حسی در شناخت معرفت، به سیطره کامل علم تجربی بر اندیشه غربی کمک کردند؛ به همین دلیل، پیشینه همه علوم، از فیزیک و زیست‌شناسی تا روان‌شناسی و اقتصاد را نمی‌توان بدون توجه به تأثیر اندیشه تجربه‌گرایی بر پیشرفت این علوم بررسی کرد.

در نتیجه، مدرنیسم در معرفت‌شناسی، رویکردی غایت‌گرا و ابزارگرا در پیش‌گرفت و آن را با ملاک بیرونی، یعنی خرد ارزیابی کرد. به همین دلیل، فراهم‌ساختن قدرت و سود برای زندگی دنیوی انسان را ملاک معرفت قرار داد. بر همین اساس، بازگشت‌منع، موضوع و هدف شناخت به جهان محسوس و دنیوی و به‌دیگرسخن، واقعیت این جهانی است. برای متفکران عصر روشنگری، این شبکه عظیم فضا، دیگر به‌معنای شکوه و عظمت پروردگار محسوب نمی‌شد، بلکه بیانگر وجوه و ابعاد عالمی بود که می‌توانست تحت سیطره و سلطه بشر قرار گیرد.

تجربی بودن و اصالت تجربه، به این معناست که در تفکر مدرن هرچیز را می‌توان در معرض آزمون قرار داد و در برابر آن موضع نقادانه گرفت. انسان مدرن هیچ‌چیز را فوق آزمون نمی‌داند و این بدان معناست که انسان مدرن هیچ‌چیز را بی‌چون‌وچرا نمی‌داند. بنابراین می‌توان گفت که او هیچ‌چیز را مقدس قلمداد نمی‌کند؛ چرا که یکی از ویژگی‌های امر قدسی این است که چون‌وچراناپذیر است؛ درحالی‌که در ادیان و مذاهب، امور بسیاری وجود دارند که آزمون‌نشدنی و تجربه‌ناپذیر هستند و باید بدون چون‌وچرا آنها را پذیرفت.

۷. فردگرایی

ویژگی دیگر مدرنیته، فردگرا بودن این‌گونه جهان‌نگری است. معنا و نتیجه فردگرایی این است که در نهایت، به دست آمدن حقوق فرد مهم است. درواقع، سنجه انسان مدرن برای رد یا قبول نظام‌های حقوقی گوناگون (اعم از سیاسی، اقتصادی، قضایی، جزایی، خانواده، بین‌الملل و غیره) موفقیت یا عدم موفقیتی است که این نظام‌ها در تحصیل حقوق فرد دارند و در نتیجه، هویتی فوق‌هویت

فردی نمی‌تواند محل داوری قرار گیرد. هویت‌هایی مثل قوم، قبیله، نظام، ملت و غیره، همگی باید به حقوق فرد ارجاع و تحویل شوند. به همین اعتبار است که جهان مدرن به ادیان و مذاهبی که به هویت‌های جمعی قایل هستند و برای حفظ هویت‌های جمعی تلاش می‌کنند، اقبال کمتری نشان می‌دهد؛ و از ادیانی که فرد را محل توجه خود قرار می‌دهند بیشتر استقبال می‌کند. راز این نکته را می‌توان در ویژگی فردگرایی جهان‌نگری مدرن دانست.

۸. مادی‌گرایی

مادی‌گرایی، جهان‌نگری مدرنیسم است. البته مراد از «مادی»، معنای دقیق فلسفی آن نیست، بلکه به معنای تغافل از ساحت‌های متعدد وجودی انسان است که مورد تأکید انسان سنتی بود. امروزه تنها «ساحت جسم» و بدن و «ساحت ذهن» محل تأکید است. در متون جدید چیزی به نام «نفس» و «روح» به چشم نمی‌آید؛ درحالی‌که در نوشتارهای دینی، آنچه تمام طبع ما مربوط به آن است «نفس» و از آن بالاتر «روح» است. جهان‌نگری مدرن در زمینه نیازها و خواست‌های آدمی، نیازهای روحانی را به نیازهای سایکولوژیک تحلیل و تحویل می‌کند. نیازهایی که مربوط به نفس هستند، به نیازهایی که مربوط به احساسات و عواطف هستند تحویل شده‌اند، که از این ویژگی با تعبیر «مادیت» یاد می‌شود. بنابراین مراد از مادیت، مادیت انسان‌شناختی است نه مادیت جهان‌شناختی. درواقع، مدرنیسم در مورد ساحت‌های وجود آدمی، جهان‌نگری مادی دارد. گرایش بسیار به برآوردن لذت‌های دنیوی، انسان را در جنبه‌های مادی متمرکز می‌سازد و از شناخت جنبه‌های دیگر وجودی‌اش باز می‌دارد. بدین ترتیب، این نگرش، شناخت ناقص، بسیار جزئی و دروغین از انسان به دست می‌دهد.

پیامد پافشاری بر این شناخت دروغین، افزون بر پیدایش خودبینی، پدیدار شدن خودفراموشی است. درحقیقت، انسان غربی برای برآوردن هرچه بیشتر لذت‌های مادی، با تکیه بر علم تجربی، به شناخت جهان طبیعت و مهار آن روی می‌آورد و بدین‌گونه خود را فراموش می‌کند؛ ازاین‌رو، باید این فرهنگ را فرهنگ جهان‌آگاهی و خودفراموشی دانست. انسان در این فرهنگ هرچه بیشتر به جهان آگاه می‌شود، بیشتر خویشتن را از یاد می‌برد و راز اصلی سقوط انسانیت در غرب نیز همین نکته است. به‌طورکلی، اندیشه مدرنیسم در پی وحدت بود و تلاش کرد تا به جای اقتدار دین، از اقتدار علم دفاع کند. این رویکرد در جوانب گوناگون زندگی انسان، از جمله تربیت تأثیرگذار بوده است.

۹. تعریف رستگاری انسان در سعادت دنیوی

در اندیشه مدرنیسم، انسان هنگامی رستگار است که از رفاه هرچه بیشتر در این جهان برخوردار باشد. این رویکرد لذت‌گرا بر همه بخش‌های مدرنیسم حاکم است. این ویژگی مدرنیسم، در رویکرد لیبرالیستی آن ریشه دارد؛ زیرا لیبرالیسم در عرصه سعادت بشری کاملاً فردگرا و لذت‌جو و در پی فراهم آوردن رفاه فردی است. از نظر جان لاک که از پیشوایان لیبرالیسم به شمار می‌رود، سعادت به معنای تام کلمه عبارت است از حداکثر لذتی که به دست آوردن آن از ما ساخته باشد.

۱۰. تأکید بر فردگرایی و اصالت انسان

مدرنیسم، ذهن یا حیثیت درونی انسان را در استقلال و آزادی کامل وی تعیین‌کننده می‌داند. کانت در پاسخ به این پرسش که: «روشنگری چیست؟» می‌گوید: «برداشتن قیومت از انسان، تکیه مطلق بر داوری‌های خود انسان و به

رسمیت شناختن وجود اوست...». در بستر مدرنیسم، لیبرالیسم پدیدار شد و بر حقوق فردی انسان‌ها و رعایت بی‌چون‌وچرای آنها پافشاری ورزید. همه گونه‌های لیبرالیسم در این ویژگی مشترک هستند که با فشارهایی مقابله می‌کنند که قدرتی بیرونی (با هر خاستگاه و غایتی) برای خنثا کردن تعینات فردی به کار می‌برد. تیلر، فیلد سوف نامدار معاصر، هنگام بحث از پیامدهای برجسته مدرنیته، فردگرایی افراطی را یکی از ضعف‌های مدرنیته می‌شمارد، و آن را عاملی می‌داند که به احساس بی‌معنا بودن زندگی و کم‌رنگ شدن افق‌ها و حدود اخلاقی می‌انجامد. در دیدگاه او، تمرکز بر فرد که در دموکراسی بسیار برجسته است، کم شدن توجه فرد به دیگران و پدید آمدن خودبینی را در پی خواهد آورد. باید دانست فردگرایی، گونه‌های بی‌شمار دارد که در جای خود باید به آن پرداخت. به‌طور کلی مدرنیسم با چنین ویژگی‌هایی، پیامدهای فراوان داشت که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

پیامدهای منفی مدرنیسم

مدرنیسم برای انسان دستاوردهای علمی و صنعتی بسیار داشت، که جای بحث و بررسی آن نیست و اکنون فقط به برخی از پیامدهای منفی آن اشاره می‌شود:

۱. تزلزل فکری در عرصه اندیشه و فلسفه

با پیدایش مدرنیسم، سیل اندیشه‌ها و ایسم‌های گوناگون به فلسفه و ایده‌های بشر هجوم آورد. بدین‌گونه، هر مکتب در دوره‌ای تأثیرگذار بود، ولی نمی‌توانست به‌منزله مکتبی ثابت و چیره بر اندیشه بشر حکومت کند. به‌طور کلی، جهان پیشرفته را می‌توان جهان تازگی، گوناگونی و تعارض اندیشه‌ها و مکتب‌های فلسفی دانست. در این میان، فلسفه غرب در یافتن ملاکی معتبر و معقول برای ارزیابی درستی یا نادرستی اندیشه‌ها ناکام مانده است.

۲. ترویج اندیشه‌های مادی‌گرا

اندیشه‌های فلسفی، منبع تغذیه فکر جامعه‌ها هستند. اگر جامعه، اندیشه فلسفی یکپارچه نداشته باشد، کمبود فکری بزرگی پدید خواهد آمد. البته توده مردم و آنان که از دانش تخصصی بی‌بهره‌اند، جذب اندیشه‌ای خواهند شد که با تمایل آنها سازگارتر باشد و از محسوسات دم‌بزند. به همین دلیل در دوران مدرنیته، اندیشه‌های مادی‌گرا در شکل‌های گوناگون پدید آمده و گاهی در جنبه‌های گوناگون، شهرت فراوان به دست آورده‌اند.

۳. تزلزل باورها

تزلزل اندیشه‌ها، مرز باورهای سنتی و دینی جامعه را درمی‌نوردد؛ پس شگفت نیست که در جهان مدرن، اندیشه‌ها و مکتب‌های شک‌گرای بی‌شمار پدید آیند و گاه به انکار پایه‌ای‌ترین اصول اخلاقی بشر حکم دهند. در این دوران، سست شدن باورهای دینی و گرایش شدید به بی‌دینی، الحاد و انکار امور مقدس و مسائل دینی، ابتدا گریبان دانشمندان غرب را گرفت و پس از آن، در میان مردم گسترش یافت. گفتنی است نبود پایه‌های ثابت فلسفی و عقلی در اندیشه انسان غربی، همواره به چشم می‌خورد و اندیشه فلسفی غرب همچون کشتی کوچکی در میان امواج خروشان، از سویی به سوی دیگر می‌رود.

۴. بردگی فکری و خودباختگی

پرنمودترین پیامد مدرنیسم، پیشرفت صنعتی و افزایش استانداردهای زندگی بود. به همین دلیل، کشورهای غیر صنعتی، بدون توجه به تفاوت عرصه‌های گوناگون مدرنیسم، به سرعت در برابر اندیشه‌های مدرنیته تسلیم شدند. این شیفتگی کورکورانه و بی‌اندیشه به گونه‌ای بود که حتی سران برخی از این کشورها،

پیشرفت سطح زندگی مردم خود را در گرو دل‌سپاری کامل به اندیشه‌های غربی می‌دانستند. بدین‌گونه، غرب‌گرایی و غرب‌پرستی با شتاب کشورهای جهان سوم به‌ویژه کشورهای اسلامی را فراگرفت. برای نمونه، زمامداران برخی کشورهای اسلامی بدیهی‌ترین اصول اسلام، مانند حجاب را به علت تقلید کورکورانه از غرب، زیر پا گذاشتند. شاید گفته شود هدف آنان دستیابی به فناوری و زندگی پیشرفته غربی بوده است؛ ولی باید پذیرفت که آنان برای رسیدن به این هدف، هیچ‌گونه برنامه‌ای نداشتند و هیچ‌گاه در پی یافتن ریشه‌های اصلی پیشرفت غرب برنیامدند.

۵. گسترش مصرف‌گرایی

پیشرفت شتابناک صنعت و رقابت گسترده شرکت‌های تولیدی با یکدیگر، فراوانی و انباشت کالاها را در بازار به دنبال داشت. در این حالت، تبلیغات گسترده درباره کالاها، تصمیم‌گیرانپذیری بود که شرکت‌های تولیدی به آن رو آوردند. آنان همچنین تا آنجا که می‌توانستند، قیمت کالاهای خود را کاهش دادند. نتیجه طبیعی این کار، رشد فراوان مصرف‌گرایی، تجمل‌طلبی و لوکس‌گرایی بود.

۶. شکاف گسترده طبقاتی

گرایش به مصرف روزافزون، مردم را به‌سوی فقر ناخواسته کشاند و در میان سرمایه‌داران و شرکت‌ها، رقابتی سخت و بی‌رحمانه پدید آورد. در این میان، شرکت‌های کوچکی که توان رقابت با شرکت‌های بزرگ نداشتند از بین رفتند، و این روند به‌طور طبیعی به قدرتمندتر شدن شرکت‌های بزرگ انجامید. این وضعیت روز به روز، سطح زندگی و چشم‌داشت‌های مردم را افزایش می‌داد. در مقابل، محدودیت سرمایه‌ها سبب می‌شد گروه بیشتری از مردم در فقر و بدبختی

فرو روند. از این رو، گرچه گاه رشد اقتصادی و ثروت ملی و سرانه کشورهای صنعتی، بسیار بالا بود، این ثروت به گونه‌ای ناعادلانه توزیع می‌شد و در اختیار شمار اندکی سرمایه‌دار بود. درحقیقت، هر روز بر شکاف طبقاتی میان فقیر و غنی افزوده شد و جهان مدرن هرگز نتوانست این مشکل را برطرف کند.

۷. سستی بنیان خانواده

دل‌بستگی فراوان به رفاه مادی در دوره مدرنیته، انسان‌ها را بیش‌ازپیش، از عواطف و احساسات معنوی دور کرد. حرص بسیار برای به دست آوردن رفاه مادی که گاه شکل بسیار پست و غیرانسانی به خود گرفت، سبب شد انسان غربی هرچه بیشتر، از هم‌نوعان و حتی خانواده خود فاصله بگیرد و به ماده و ظواهر لوکس زندگی صنعتی روی آورد. افزون‌برآن، انسان مدرن غرب، به خانواده که محکم‌ترین نهاد طبیعی انسان اجتماعی است، پشت کرد و برآوردن خواست‌های جنسی خود را نیز در بیرون از آن جست و به مصداق آیه شریفه **كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ** (علق: ۶-۷) به طغیانی بی‌سابقه دست زد. وجود و گسترش جرم و جنایت در دنیای امروز، نشان‌دهنده پوچی و پوچی فرهنگی است که تجددهای بی‌بندوبار را در خود پذیرفته و هضم کرده است.

۸. کم‌رنگ شدن ارزش‌ها

انسان فریفته مدرنیته، هنگامی که با جلوه‌های بسیار دلکش و خدعه‌گر مادیات و جاذبه ایسم‌های گوناگون مادی‌گرا روبه‌رو شد، خود را به موج مادی‌گرایی و ظاهرینی سپرد و هرگونه ارزش فراطبیعی و الهی را انکار کرد. امروزه مدرن بودن نزد بسیاری از مردم، به معنای ترک ارزش‌های انسانی و اخلاق است. از نظر انسان مدرن غرب، مسائل اخلاقی به مسخره گرفته می‌شود و افراد در برابر آنچه زشت

و زیبا خوانده می‌شود، بی‌اعتنا شده‌اند. چنین ویژگی‌هایی در رؤیایکرد مدرنیسم، ناظر بر دلالت‌هایی در تربیت دینی است که قابل تعمق است.

دلالت‌های مدرنیسم در تربیت دینی

جهان‌نگری مدرنیسم با این ویژگی‌ها، چاره‌ای ندارد جز اینکه دست در آغوش علوم تجربی داشته باشد. به عبارت دیگر، روی آوردن به علوم تجربی نتیجه چنین جهان‌نگری است. وقتی علوم تجربی رشد می‌کند، طبعاً فناوری نیز رشد می‌کند. به این اعتبار می‌توان گفت که جهان‌نگری مدرنیته، جامعه صنعتی و تکنولوژیک را به دنبال خواهد داشت و این فناوری که در تمدن مدرن وجود دارد، با چند واسطه متأثر از ویژگی‌های مدرنیسم است. اگر جامعه‌ای به این ویژگی‌ها قایل باشد، باید علوم تجربی نیز داشته باشد و در نتیجه باید این علوم تجربی را به علم و صنعت تبدیل کند؛ چراکه اگر می‌خواهد تجسد این علوم تجربی را ببیند، چاره‌ای جز این ندارد. البته این نکته شایان ذکر است که در اینجا، این ویژگی‌های جهان‌نگری مدرنیته، به‌طور افراطی طرح شدند تا بستر آرمانی انسان مدرن را ترسیم کنند. به این اعتبار، هم فرد می‌تواند به‌طور ذومراتب مدرن شود و هم جامعه می‌تواند ذومراتب مدرن باشد؛ بنابراین وقتی مدرنیته ذومراتب شد، طبیعتاً جمع بین «مدرنیته» و «دین» هم ذومراتب می‌شود. به این اعتبار، می‌توان انسان مدرنی داشته که متدین نیز باشد. با این حال، همه مدرنیته با همه دین جمع‌شدنی نیست. به عبارت دیگر، ناممکن به نظر می‌رسد که فرد یا جامعه‌ای با حفظ همه ویژگی‌های مدرنیته، دین‌داری با همه مشخصات و شاخص‌های تفکر دینی (منظور، ادیان تاریخی نهادینه است) باشد.

پس از این وصف از مدرنیسم، اکنون پرسش آن است که تربیت دینی چه جایگاهی دارد؟ بنا به ویژگی‌های مورد اشاره، به‌ویژه سکولار بودن و به تعبیری غیردینی بودن تعلیم و تربیت، پرورش دینی از برنامه‌های رسمی و اصلی آموزش و پرورش، خارج خواهد شد؛ چراکه استدلال می‌شود دین و آموزه‌های دینی به سنت تعلق دارد، که در تضاد با عقل‌باوری است. دین از حضور فعال و تأثیرگذار در صحنه اجتماعی حذف و در محدوده زندگی فردی تعریف می‌شود. این دیدگاه در کشورها و جوامع، آگاهانه و یا ناآگاهانه، در دستور کار قرار گرفته است. از سوی دیگر، به دلیل دستیابی به علوم و فناوری‌ها که زمینه تسلط انسان بر جهان را فراهم می‌کرد، نهضت امانیسم کرد و به تدریج تربیت دینی را در حاشیه قرار داد. این جهت‌گیری، در اندیشه پست‌مدرنیسم نیز با ماهیت و مضامینی دیگر تقویت شد.

دوره پست‌مدرنیسم: اساساً پست‌مدرنیسم، مجموعه پیچیده و متنوعی از اندیشه‌ها، آرا و نظریه‌هایی است که در اواخر دهه شصت میلادی قرن بیستم ظهور کرد، و هنوز در حال تحول و پویایی است. با وجود این، پست‌مدرنیسم جنبش فکری‌ای است که به خانواده‌ای نه‌چندان خوش‌سخت از جنبش‌های فکری اشاره دارد. البته نباید فراموش کرد که خاستگاه اصلی پست‌مدرنیسم، جهان غرب است و خود، معلول اوضاع فکری، فرهنگی، اجتماعی و اعتقادی مغرب‌زمین است. لفظ «پسامدرن» یا «پست‌مدرن»، اصطلاح نامعمولی است که کسانی که خود را بازیگران عصر جدید می‌بینند، آن را وضع کرده‌اند، نه مورخان. مثلاً مورخان، اصطلاح «عصر کلاسیک» را برای تمدن باستانی یونان و روم و اصطلاح «دوران میانه» را برای قرون وسطا به‌طور «واپس‌گرانه» وضع کردند. در مقابل، کسانی که عصر پسامدرن را به‌کار می‌برند، خود را بازیگران عصر نو می‌بینند. اصطلاح

پست‌مدرنیسم یا پسامدرن در دو دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ بیشتر در ارتباط با هنر، معماری و تاریخ مطرح بود، اما به تدریج در سایر زمینه‌ها گسترش یافت. بررسی تعریف‌های پدید آمده از پست‌مدرنیسم، نشان می‌دهد که بر پایه اغلب آنها، پست‌مدرنیسم مفهومی زمانی (دوره‌ای) یا در مواجهه با آن است. پست‌مدرنیسم در عمل، گفتمان هنر، معماری، موسیقی، ادبیات و علوم است.

پسامدرنیسم شکل تکامل‌یافته‌ای از اندیشه‌های مدرن است که با تأثیرپذیری از ذهنیت انتقادی و آزادی‌طلب مدرنیته، عقاید، اصول و آرمان‌های فلسفی، علمی و زیبایی‌شناختی جهان مدرن را نقد، سنجش و ارزشیابی می‌کند. کرکا (۱۹۹۷) بر آن است که پست‌مدرنیسم نتیجه انتقاد و پرسش از رویه مدرنیسم است، که از مفهوم‌های عقلانیت، حقایق جهان‌شمول، پیشرفت، کلی‌نگری و... آکنده است. از نگاهی دیگر، پست‌مدرنیسم جنبش فکری معاصر است، جدا از مدرنیته. بر پایه این دیدگاه، پست‌مدرنیسم مرحله تاریخی نوی است.

این واژه به صورت روزافزونی برای وصف گرایش‌های فرهنگی و عقلانی به کار می‌رود. پسامدرنیسم را می‌توان با مدرنیسم، نه در کنار یکدیگر، بلکه به صورت توأمان مورد توجه قرار داد. بهترین و مشهورترین تعریف پست‌مدرن بنا به نظر لیوتار، چشم‌اندازی ویژه بر نقد و شرح و بسط مدرنیسم است و می‌گوید: «آن بی‌تردید، بخشی از مدرنیسم است و پسامدرنیسم به این معنا، پایان مدرنیسم نیست، بلکه وضعیت آغازین آن است و این وضعیت پایدار است».

جیمسون، پسامدرنیسم را «منطق فرهنگی» سرمایه‌گذاری می‌انگارد؛ ولی لیوتار، پست‌مدرنیسم را گریز از هرگونه اعتقاد به کلیت یا کلی‌گرایی می‌داند. به هرروی، لیوتار تعریف مشهوری از پسامدرن دارد که عبارت است از: «شک و تردید و عدم یقین به فراداستان‌ها و فراروایت‌ها». اگر به فراداستان‌ها یقین نداشته

باشیم، نمی‌توانیم از میان دو فلسفه، به‌مثابه دو داستان، یکی را بر دیگری برتر فرض کنیم. برای مثال، دو گونه هنر را به‌مثابه دو داستان با یکدیگر مقایسه کنیم، و یکی را برتر اعلام کنیم.

بنابراین پست‌مدرنیسم از لحاظ شکلی، همان مدرنیسم است که به حیات خود همچنان ادامه می‌دهد. برای مدرنیسم دو ویژگی را می‌توان در دو زمینه سرعت رشد و بالندگی، و نیز پهنه و گستردگی تحولات علمی—صنعتی و فکری— فرهنگی در نظر گرفت. ویژگی دیگر مدرنیسم، به محتوای تحولات باز می‌گردد. به نظر می‌رسد بتوان همین ویژگی را با تأکید بیشتر، در مورد او ضاعی که از آن به‌منزله وضعیت پست‌مدرنیسم یاد می‌شود، صادق دانست. نظریه‌پردازان پست‌مدرنیسم چنان وانمود می‌کنند که این ایده: «هیچ استاندارد معین و مشخص در مورد باورها وجود ندارد»، از بسیاری از منابع به دست می‌آید. پست‌مدرنیسم‌ها بر جنبه‌های اصلی زیر تأکید می‌کنند:

— واقعیت، نسبی بودن است.

— شک‌اندیشی، باید به هرچیز شک کرد و هیچ‌چیز را نباید به تمامی و قالبی و در بست پذیرفت.

— تکثرگرایی، پست‌مدرنیسم به چندگانگی فرهنگ، قومیت، نژاد، جنسیت و حتی خرد تأکید دارد.

— فاعل شناسایی، از سوژه به ابژه تغییر یافت.

— نقش زبان اهمیت یافت.

در مورد دو نکته اخیر، یکی از ویژگی‌های وضعیت پست‌مدرن خارج کردن فاعل شناسایی دکارتی، کانتی و هگلی از نقطه مرکزی و اساسی است؛ یعنی انکار اینکه انسان، یگانه فاعل شناسایی است که می‌تواند واقعیت را بشناسد و باز نمود

آن را به صورتی روشن و قاطع درک کند و دریابد. در این معنا، نوعی تمرکززدایی صورت می‌گیرد و مسائل ناخودآگاه یا اجتماعی را مورد تأکید قرار می‌دهد و انسان را از نقطه مرکزی خارج می‌کند.

ویژگی دیگر پست‌مدرنیسم توجه به زبان است. زبان در پست‌مدرنیسم جایگزین عقل می‌شود. گویا اندیشه و حتی ذهنیت انسان را باید برحسب زبان توضیح داد. زبان همه‌چیز است؛ چون برحسب زبان ذهنیت می‌یابیم و فکر می‌کنیم. معنا وابسته به کلمات نیست، بلکه وابسته به این است که چگونه ارتباطی میان کلمات برقرار می‌شود و چگونه ارتباطی پدید می‌آید و می‌توان برای یک کلمه، برحسب چارچوب یا قالبی که کلمه در آن قرار می‌گیرد، معناهای گوناگون، و حتی متضاد در نظر گرفت. به این دلیل به نظر پست‌مدرنیست‌ها، مسئله روابط انسانی کاملاً با زبان آمیخته است. سخن با زبان کاملاً هم‌معنا نیست. در یک زبان می‌توانیم سخن‌های گوناگون بیافرینیم، به این صورت که واژگان را به صور گوناگون ترکیب و ارتباط‌های معینی بین آنها برقرار کنیم.

مضامین بنیادی پست‌مدرنیسم

مبانی فلسفی پست‌مدرنیسم را می‌توان از منظر جهان‌شناسی، معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی و ویژگی‌های آن مورد توجه قرار داد، و از آن در جهت تربیت دینی و دلالت‌های آن نتیجه‌گیری کرد.

الف) دیدگاه جهان‌شناسی

- رد دانش عینی و قبول نظریه ذهنیت متقابل؛

- رد حقایق مطلق و اعتقاد به حقایق محلی مبتنی بر مشاهده؛

— رد معرفت‌شناسی دکارتی مبتنی بر موضوع یا عامل (که معرفت‌آفرین و دانش‌ساز است) به‌جای پذیرفتن موضوع ساخته‌شده؛

— نفی مرزبندی‌های ساختگی میان رشته‌های دانش بشری و طرف‌داری از رویکرد میان‌رشته‌ای در علوم؛

پست‌مدرنیست‌ها معتقدند واقعیت پیچیده‌تر از آن است که ما تصور می‌کنیم، و امری عینی نیست که به‌راحتی در تفکر ما ظاهر شود. ما واقعیت را مطابق با نیازها، علایق و سنت‌های فرهنگی خود شکل می‌دهیم؛ از این‌رو واقعیت نمی‌تواند مستقل از ارزش‌ها باشد.

از دیدگاه گریفین، دنیای پست‌مدرن نیاز به الهیات پست‌مدرن دارد که «خداگرایی طبیعت‌گرایانه» است. الهیات پست‌مدرن، مبتنی بر «همه - تجربه‌گرایی» است که در آن، احساس‌ها و ارزش‌های ذاتی همانند طبیعت، به همه افراد نسبت داده می‌شود. پست‌مدرنیسم در واقع، حاکی از پاره‌پاره شدن و فروپاشی سوژه است. سوژه (انسان) در پست‌مدرنیسم، در زمان حال زیست می‌کند و هیچ‌گونه پیوستگی معنادار با گذشته خود ندارد؛ یعنی سوژه انسانی پست‌مدرن، جوهر از پیش تعیین شده ندارد، و اساساً از طریق روابط اجتماعی خاص، زبان و فرهنگ شکل می‌گیرد.

پست‌مدرن‌ها نقش آدمی را دستخوش تحول و دگرگونی پیوسته می‌دانند و از این‌رو، ماهیت ثابتی برای آن در نظر نمی‌گیرند. از دید آنان نمی‌توان وحدت و هویت را در مورد انسان اعمال کرد، بلکه باید اصل تفاوت و چندگانگی را در تعریف و شناخت انسان منظور کرد. «خود» پست‌مدرن، خود ناب نیست، بلکه سه مشخصه فرهنگی کلیدی، یعنی جنسیت، طبقه اجتماعی و نژاد بر آن اثر می‌گذارد؛ پس جای خود مرکزیت یافته و متحدالشکل مدرن، در وضعیت

پست‌مدرن سوژهٔ مرکززدایی شده‌ای می‌شود که خرد و متکثرشده است. پست‌مدرنیست‌ها همواره با این مسئله که فقط یک خود انسانی، غیرمتغیر و واحد داریم، مخالف‌اند. به باور آنها، خود به میزان زیادی تحت تأثیر فرهنگ متغیر و تکه‌تکه است و از این رو محدود و مشروط است؛ بنابراین هر کس «خود» ویژه خود را دارد.

ب) دیدگاه معرفت‌شناسی

معرفت‌شناسی دانشی است که چگونگی ایجاد و شکل‌گیری معرفت آدمی در مورد ماهیت و عوارض اشیا را بررسی می‌کند و یا در مورد توانایی انسان در کسب چنین معرفتی تحقیق می‌کند.

مبانی معرفت‌شناختی پست‌مدرنیسم، بر این اصل استوار است که نتایج و دستاوردهای استنباطی ما، از لحاظ تاریخی به بسترهای معینی وابسته‌اند؛ یعنی به زمان و مکان ویژه‌ای بستگی دارند و تعمیم‌پذیر نیستند.

معرفت‌شناسی پست‌مدرنیسم، هدف خود را در خارج از جهان جست‌وجو نمی‌کند، و درعین‌حال بیشتر متوجه زمان حال است تا آینده و گذشته.

در وضعیت پست‌مدرن، از طرفی هیچ اطمینانی به توانایی انسان برای شناخت حقیقت وجود ندارد، و از سوی دیگر، هیچ خود واقعی و اصیلی قابل شناسایی نیست. از این دیدگاه، برای درک رفتار فرد همیشه به شناسایی شبکه‌ای از روابط اجتماعی نیاز داریم که آن رفتار جزئی از آن است. برای شناخت هر فرد ما باید هیئت اجتماعی- فرهنگی بزرگ‌تری که او را دربرگرفته است، بشناسیم.

پست‌مدرنیسم حقیقت را به معنای مطلق آن قبول ندارد. حقیقت از نظر پست‌مدرنیست‌ها مقولهٔ ایجاد شدنی و ساختنی است، نه کشف شدنی. معرفت

پست‌مدرن را طبق نظر «هادسون» می‌توان در قالب اشکال و مواردی چون: شکاکیت معرفت‌شناختی، ضد عقل‌گرایی، تکثرگرایی (پلورالیسم)، نسبیت، تعیین‌ناشدن، استمرار نداشتن و گسستگی، قبول شانس، تصادف، اقبال، بی‌نظمی و قیاس‌ناپذیری یافت.^۲

- اصرار بر کنار نهادن و پایان بخشیدن به متافیزیک و پرهیز عمدی از ورود به بحث آن؛

— انکار واقعیت عینی و مستقل و در عوض، اعتقاد به واقعیت ساخته شده و مخلوق بشر؛

- نفی واقعیت‌های مطلق، ثابت و پیشینی؛

- نفی ماهیت یا طبیعت پایدار و جهان‌شمول بشری؛

— اعتقاد به ساخته شدن هویت آدمی با فرهنگ ملی و محلی، و نفی خود یا «من» مستقل اخلاقی و عقلانی.

ج) دیدگاه ارزش‌شناسی

- رد ارزش‌های اخلاقی و معنوی عام و جهان‌شمول؛

- نسبیت ارزش‌ها.

پست‌مدرنیست‌ها معتقدند همه ارزش‌ها، پرسش‌های هنجاری، احساسات و عواطف، محصول انسان روشن‌فکر است.

جهت‌گیری ارزشی پست‌مدرن، با جهت‌گیری‌های ارزشی مکاتب دیگر تفاوت دارد؛ به این معنا که پست‌مدرنیسم هیچ‌گونه ترجیح ارزشی خاصی، جز در سطح بسیار کلی ندارد. به تعبیر دیگر هر کس باید خودش به ارزش‌ها، ترجیحات ارزشی و رویکردهایش نظم دهد. جهت‌گیری ارزشی پست‌مدرن به گونه‌ای است که

بسیار به ندرت سرمشق یا الگو تعیین می‌کند. در واقع متناسب با تنوع و تکثر گروه‌ها، ارزش‌های مختص بی‌شماری می‌توانند ظاهر شوند.

از ویژگی‌های کلی جهت‌گیری ارزشی پست‌مدرن این است که ارزش‌ها، از منابع گوناگون گردآوری می‌شوند و شما می‌توانید ارزش‌هایی را بپذیرید که احساس می‌کنید «خود» و گروه شما را بهتر منعکس می‌کنند. هواداران جهت‌گیری ارزشی پست‌مدرن می‌توانند ارزش‌هایشان را در مجموعه‌ای کم‌ویش بی‌پایان از جابه‌جایی و تغییر احتمالی ترکیب کنند، و می‌توانند ارزش‌های قدیم و جدید را با هم ترکیب کنند. بیشتر پست‌مدرنیست‌ها نمی‌توانند بر اصول اخلاقی ثابت برای عمل اجتماعی تأکید کنند. به نظر آنها ارزش‌ها، درونی یا ذاتی نیستند، بلکه از طریق انتخاب، گفت‌وگو و تصرف تعیین می‌شوند. از دیدگاه پست‌مدرنیسم، اخلاق، امری محلی و خاص است؛ یعنی هیچ‌هنجار اخلاقی جهان‌شمول وجود ندارد و ارزش‌ها را باید در درون گفتمان پیدا کرد. به عبارت دیگر، هیچ واقعیت اخلاقی بیرونی که بتوان از طریق پژوهش به آن دست یافت، وجود ندارد. از دیدگاه پست‌مدرنیسم هیچ‌هنجار جهان‌شمول اخلاقی و یا هیچ بنیادی که بتواند هنجارها، بایدها و نبایدها را معلوم کند، وجود ندارد. الگوگرایی در اخلاق پست‌مدرنیستی مذموم است. مبانی، اصول و روش‌های اخلاقی ثابت، یکسان و مشابه از نظر پست‌مدرنیست‌ها بی‌معناست. رورتی به منزله قرائت تازه‌ای از اندیشه عمل‌گرایی (نوع‌م‌گرایی)، با رد مبانی خارجی و تثبیت‌شده اخلاق، ریشه آن را در عواطف و انگیزش‌های معمولی انسان جست‌وجو می‌کند. نگاه او به اخلاق، درونی است. به نظر او، نگرش مسیحیت سنتی که اخلاق را از عواطف جدا می‌کند اشتباه است. ارزش‌ها و اخلاقیات امری اجتماعی هستند. ارزش‌ها با آنچه ما انجام می‌دهیم، واقع می‌شوند. «انسان نجیب و شایسته بودن» به تبع

اوضاع و احوال تاریخی معنا دارد و امری نسبی است. در تربیت اخلاقی پست‌مدرن، تربیت مبتنی بر شیوه دموکراتیک و غیر اقتدارگرا تجویز می‌شود. در نظام فکری پست‌مدرنیته، ارزش‌ها و ضدارزش‌ها، همچنین بایدها و نبایدها جنبه پایدار ایدئولوژیک به خود نمی‌گیرند؛ زیرا مفهوم ایدئولوژی پایدار با اعتقاد به پاره‌ای اصول و موازین ملازم است که در نگاه باورمندان و ملتزمان خود، امری تثبیت‌یافته و فراگیر و پایدار تلقی می‌شود؛ در صورتی که ثبات و پایداری اندیشه از دیدگاه پست‌مدرنیسم مطرود است. از آن گذشته، ایدئولوژی با یکپارچگی، تمامیت و جزمیت سازگار است و اینها امری است که با اصول پست‌مدرنیسم همخوانی ندارد. به تعبیری بایدها و نبایدها از منظر پست‌مدرنیسم ثابت نمی‌مانند، بلکه ممکن است بسته به خواست فرد و عرف در نوسان باشند، به گونه‌ای که باید و نباید امروز، باید و نباید فرداست. درحالی که اگر زندگی امروز بدون برخی از بایدها و نبایدهای گذشته بی‌تداوم باشد، لاجرم زندگی فردا بدون بایدها و نبایدهای امروز لرزان و سست خواهد بود. از نگاه دیگر، در خصوص مضامین اصلی پست‌مدرنیسم، صاحب‌نظران آرای گوناگون ابراز کرده‌اند که به‌طور کلی می‌توان از میان آنها به ویژگی‌های ذیل با عنوان مضامین پست‌مدرنیسم اشاره کرد:

ویژگی‌های پست‌مدرنیسم

۱. نفی فراروایت‌ها و کلیت‌گرایی

لیوتار، متفکر برجسته پست‌مدرن در کتاب مشهورش، وضعیت پست‌مدرن، پست‌مدرنیسم را بی‌اعتقادی به فراروایت‌ها تعریف کرده است. منظور پست‌مدرنیست‌ها از فراروایت، قصه، داستان و سخنی است که فراتر از داستان‌ها

و روایت‌های دیگر باشد و به همه گفتمان‌های دیگر مشروعیت ببخشد؛ داستانی که مدعی جایگاهی عام، جهانی یا همه‌شمول است و قادر به ارزیابی، توجیه و تحلیل همه داستان‌های دیگر به‌منظور آشکار ساختن معنای حقیقی آنها باشد.

نفی فراروایت‌ها، شاخص‌ترین ویژگی پست‌مدرنیسم است. به‌طور کلی، فراروایت دامنه وسیعی از مفاهیم نظیر علم، عقل، رهایی، و پیشرفت را دربر می‌گیرد که مدرنیسم به آنها بسیار اهمیت داده بود و با قایل شدن اقتدار مطلق برای آنها، از یک‌سو موجبات دگرگونی‌های عظیم در جوامع مدرن را فراهم ساخته و از سوی دیگر، باعث پنهان کردن برخی حقایق شده بود. اعتقاد به فراروایت، ناشی از گرایش به کلیت است که مدرنیسم به آن باور داشت؛ ولی پست‌مدرنیسم کلیت‌گرایی را سبب پنهان شدن تناقضات، ابهامات و تضادها می‌شمارد و از کلیت به‌مثابه ابزاری برای تنظیم قدرت و کنترل یاد می‌کند.

اعتقاد به مرجعیت عقل، یکی از ویژگی‌های بارز عصر مدرن است. در عصر مدرن، مرجعیت و اقتدار عقل به‌گونه‌ای بود که به‌قول ویتگنشتاین کسی در حقانیت آن شک نمی‌کرد؛ اما با نکته‌سنجی‌ها و بررسی‌های موشکافانه فیلدسوفانی نظیر کانت، نیچه، و ماکس وبر، عقل نیز به موضوعی برای بررسی و نقد مبدل شد. پس از آن، نویسندگان پست‌مدرن نیز سلطه عقل را به چالش گرفته، مطرح کردند که عقل تنها از چشم‌اندازی خاص به واقعیت می‌نگرد و ناظری بی‌طرف نیست.

ویژگی دیگر پست‌مدرنیسم، نفی کلیت‌گرایی است که از اندیشه‌ها و خصیصه‌های فلسفی در یونان باستان و پس‌خصیصه اندیشه مدرنیستی قرار گرفته است. به دلیل اینکه دنیای غرب با توجه به فرهنگ تمدن به نوعی توجه و انحصارگرایی و یا اندیشه ناسیونالیستی اعتقاد داشته‌اند و با توجه به همین اندیشه

و افکار، زمینه تسلط بر دیگران یا به نوعی استعمار دیگر کشورها به خصوص کشورهای جهان سوم به وجود می‌آید که با توجه به ظهور پست مدرنیسم، افکار و اندیشه‌های استعمارگرایی در فرهنگ و تمدن به خاموشی می‌گراید. لیوتار در نفی کلیت‌گرایی می‌نویسد: «ما بهایی بسیار گران برای غم غربت کل واحد، برای آشتی دادن امر مفهومی و امر محسوس، برای آشتی دادن تجربه شهودی و تجربه قابل تبادل پرداخته‌ایم. بگذارید علیه کلیت وارد جنگ شویم؛ بیایید شاهدانی بر این امر غیرقابل مشاهده باشیم؛ بیایید تفاوت‌ها را برجسته سازیم و شکوه نام را حفظ کنیم».

۲. ناباوری به اقتدار علم

اکثر متفکران عصر مدرن، به‌ویژه پوزیتیویست‌ها، به علم اعتقاد استوار داشتند و در پی آن بودند که از طریق علم به یقین دست یابند. اما از نظر منتقدی چون نیچه، قدرت‌طلبی خصیصه بنیادین انسان، و دانش تجلی این قدرت‌طلبی است. پس از او نیز متفکران پست مدرن ادعا کردند که علم برخلاف توانش، ادعای حاکمیت و توجیه و تحلیل همه امور و پدیده‌ها را دارد؛ در حالی که فقط پیام‌آور زور و تمرکز و قدرت است.

لیوتار، متفکر پست مدرن، علم را فراروایتی همانند فراروایت‌های دیگر شمرد که هیچ‌گونه مشروعیتی ندارد. وی ادعا کرد که دانش اکنون به‌صورت کالایی برای مبادله درآمده و خرید و فروش می‌شود و اعتبار و صلاحیت برای تحلیل امور و پدیده‌ها ندارد. فوکو نیز با مطرح کردن پیوند زوج دانش — قدرت، دانش را ابزاری در دست قدرت نامید.

۳. نقد ایده پیشرفت و غایت‌گرایی تاریخ

پست‌مدرنیست‌ها برخلاف مدرنیست‌ها معتقدند الزاماً آینده، بهتر از حال و حال بهتر از گذشته نیست و بدین ترتیب، مفهوم پیشرفت که مدرن‌ها مطرح کرده و به آن ارج نهاده بودند، به دست پست‌مدرن‌ها نقد شد. اعتقاد نداشتن به پیشرفت، همچنین به منزله نفی ایده فرجام‌شناسی تاریخی است. بنابراین، پست‌مدرنیسم بر آن است که هیچ جبر و قانونمندی کلی تاریخی و مراحل اجتناب‌ناپذیر در تاریخ و پایان خوش برای آن وجود ندارد و بدین ترتیب، هم ماتریالیسم تاریخی و هم ادیان الهی را به چالش می‌خواند.

۴. توجه به دیگری و غیریت

یکی از مضامینی که پست‌مدرنیسم مطرح کرده است، توجه به دیگری است. «شنیدن صدای دیگری»، عبارتی است که در نوشته‌های متفکران پست‌مدرن بسیار دیده می‌شود و این یکی از پسندیده‌ترین رهنمودهای پست‌مدرنیسم است. منظور پست‌مدرنیسم از «دیگری»، همه کسانی است که به نحوی مورد ظلم واقع شده، استثمار شده‌اند، یا کنار زده و به حاشیه رانده شده‌اند. افرادی مانند رنگین‌پوستان، شهروندان طبقه پایین، اقلیت‌های نژادی و قومی و زنان، مصادیق واژه «دیگری» از نگاه پست‌مدرن هستند.

ویژگی دیگر پست‌مدرنیسم عنصر غیریت است. به عبارت دیگر، توجه به همه فرهنگ‌ها و صداها و داستان‌ها و روایت‌ها و اینکه هیچ‌کدام بر دیگری برتری ندارد. یعنی توجه به دیگران و هر فرهنگی که باشد اشکالی ندارد، و فرهنگ غرب، یگانه فرهنگ اندیشه ظهور نیست و غرب تنها فرهنگ جهان که مجاز شناخته شود نیست. توجه به دیگر فرهنگ‌ها، یکی از ویژگی‌های پست‌مدرنیسم است و ریشه و جوهر اصلی تنوع فرهنگی، توجه و هویت قایل شدن برای دیگر

فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های متمایز است؛ اینکه به گروه‌های جامعه و گروه‌های حاشیه‌ای جامعه توجه می‌شود و گروه‌های مختلف، با قبول اختلافات نظر و عقیده خود به گفت‌وگو روی می‌آورند. این امر، نمود رابطه‌ای انسانی و هم‌بستگی اجتماعی است.

در غیریت، به تفاوت‌ها و اختلاف‌ها توجه می‌شود و تنوع و تکثر در تمام زمینه‌ها به کار برده می‌شود. پست‌مدرنیسم‌ها با توجه به غیریت و تأکید بر آن، دفاع از گروه‌های جامعه، فقرا و ستم‌دیدگان، نژادهای گوناگون و اقلیت زنان و رنگین‌پوستان و غیره را شعار خود قرار داده‌اند.

۵. ارج نهادن به تمایز

تمایز یکی دیگر از مفاهیمی است که بسیار مورد تقدیس پست‌مدرنیسم قرار گرفته است. طرف‌داران پست‌مدرنیسم بر این باورند که چون میان انسان‌ها از لحاظ وضعیت ظاهری، اجتماعی، اعتقادی و اقتصادی تفاوت وجود دارد، باید به تمایز میان آنان ارج نهاد و لازمه احترام به تمایز، ترویج اختلاف نظر و آزادی عقیده و عمل همه انسان‌ها به‌طورکلی است؛ اینکه نباید به بهانه حفظ وحدت، انسجام و توافق همگانی، بر تضادها و اختلافات میان انسان‌ها سرپوش نهاد.

۶. مخالفت با تسلط فرهنگ غالب

از آنجا که پست‌مدرنیسم بر شنیدن صدای دیگری بسیار تأکید دارد، با تسلط یک فرهنگ بر جامعه مخالف است؛ زیرا به اعتقاد پیروان این دیدگاه، تسلط یک اندیشه و فرهنگ بر جامعه، موجب نادیده گرفتن و یا سرکوب هواداران اندیشه‌ها و فرهنگ‌های دیگر می‌شود. حال آنکه به دلیل تمایز میان انسان‌ها، در جامعه، افکار و ایده‌های گوناگون وجود دارد که همه آنها حق مطرح شدن و برخوردار شدن از امکانات عمومی جامعه دارند.

پست‌مدرنیسم به همان دلیل ارج نهادن به تمایز و مخالفت با سلطه فرهنگ غالب، برخلاف مدرنیسم که برای اکثریت حق ویژه‌ای قایل است، به اقلیت‌های نژادی، قومی و جنسیتی جامعه، توجهی خاص دارد. به همین دلیل پست‌مدرنیست‌ها در زمره حامیان سرسخت پلورالیسم (کثرت‌گرایی) محسوب می‌شوند.

۷. حمایت از منطقه‌ای شدن و محلی‌گرایی

یکی دیگر از آرمان‌های پست‌مدرنیسم حمایت از منطقه‌ای شدن و محلی‌گرایی است. این آرمان آنان، در مقابل شعار مدرنیسم در حمایت از جهانی شدن امور سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مطرح می‌شود. پست‌مدرنیست‌ها بر این باورند که هدف اصلی جهانی شدن، استعمار و استثمار کشورهای فقیر و عقب‌مانده است. این آرمان پست‌مدرنیسم نیز از همان ایده آنان مبنی بر توجه به دیگری، احترام به تمایز و کثرت‌گرایی فرهنگی ناشی می‌شود؛ زیرا تسلط یک کشور یا ملت بر سایر ملل، منجر به نادیده گرفتن و ظلم و سرکوب ملل ضعیف می‌شود.

۸. حمایت از فرهنگ عامه

یکی از تقسیم‌بندی‌هایی که در عصر مدرن صورت گرفت، تقسیم‌بندی افراد جامعه به دو دسته نخبه و عامه، و اهمیت دادن بسیار به قشر نخبه جامعه بود. اندیشمندان پست‌مدرن، نخبه‌گرایی را یکی از معضلات عصر مدرن می‌دانند و به فروپاشی مرز میان فرهنگ نخبه و فرهنگ عامه و درهم‌آمیختگی این دو فرهنگ معتقدند. به‌عنوان نمونه، بودریار (۱۹۸۳)، اندیشمند پست‌مدرن، بر این باور است که در عصر پست‌مدرن میل پدیده‌ها به فروپاشی از درون است و یکی از مصادیق آن را تلاشی مرز میان نخبه و فرهنگ عامه می‌داند. اصطلاحی که بودریار برای بیان این امر به‌کار می‌برد، «تلاشی از درون» است.

پست‌مدرنیست‌ها با حمایت از فرهنگ عامه، اظهار می‌دارند که این فرهنگ برای همگان دست‌یافتنی است و همه انسان‌ها با ویژگی‌های متفاوت، به راحتی می‌توانند خود را با آن وفق دهند.

۹. اهمیت زبان و بی‌اعتقادی به معانی ثابت

اهمیت قایل شدن برای زبان، از دیگر مضامین پست‌مدرنیسم است. پست‌مدرنیست‌ها بر این باورند که اندیشه و ذهنیت انسان را باید برحسب زبان توضیح داد. از دیدگاه آنان زبان از حد «ابزار» در ارتباط خارج می‌شود. در مورد معنا نیز آنان معتقدند که معنا امری نیست که قائم بر کلمات و واژه‌ها باشد و دلالت‌های قطعی و مشخصی برای کلمات وجود داشته باشد. در همین مورد، پست‌مدرنیست‌ها به متون، بسیار اهمیت می‌دهند و معتقدند هیچ متنی معنای واحد و کامل‌تری ندارد، بلکه به انحای مختلف قابل قرائت است.

۱۰. بررسی نقادانه امور

پست‌مدرنیست‌ها معتقدند قوانین علمی، اجتماعی، فرهنگی و کلیه امور مسلط بر جامعه را نباید قطعی و مسلم و تغییرناپذیر پنداشت؛ زیرا رواج و سلطه این امور هیچ‌گاه دلیل صحت و درستی آنها نیست؛ از این رو، آنها همواره با دیدی نقادانه به مسائل اطراف خود می‌نگرند و این ویژگی در بسیاری از عرصه‌ها نظیر معماری، سینما و تعلیم و تربیت پست‌مدرن به وضوح دیده می‌شود. پست‌مدرنیسم از این لحاظ راه مدرنیسم را ادامه داده است و حتی در تأکید بر نگرش نقاد به امور، از مدرنیسم نیز پیشی می‌گیرد.

۱۱. اعتقاد به محور بودن طبیعت در مقابل انسان

اهمیت دادن به طبیعت در قبال انسان، یکی دیگر از تأکیدات پست‌مدرنیسم است.

مدرنیست‌ها به انسان بسیار اهمیت داده، به او به مثابه موجودی می‌نگرند که در مرکز عالم ایستاده است و طبیعت همچون ابزاری در دست اوست که مجاز است هرگونه بخواهد در آن دخل و تصرف کند؛ اما پست‌مدرنیست‌ها این‌گونه نگرش به طبیعت را مردود می‌شمرند و معتقدند گرچه فناوری و صنعت باعث ایجاد امکانات رفاهی بی‌شمار برای بشریت شده است، از سویی موجب انهدام منابع طبیعی نظیر جنگل‌ها و مراتع، تخریب محیط زیست، محدود شدن فضای سبز، آلودگی هوا و آب‌های کره زمین شده است. از این‌رو، پست‌مدرنیسم محور بودن انسان در قبال طبیعت را به چالش می‌خواند.

۱۲. ترغیب به زندگی مصرفی و دنیاگرایی

پست‌مدرنیسم در بُعد رویارویی با خدا و امور معنوی، شعار سکولاریسم (دنیاگرایی) عصر مدرن را تکرار می‌کند، بلکه اندکی هم فراتر رفته و با اظهار ناباوری به فراروایت‌ها که دین نیز یکی از آنهاست، بی‌ایمانی به مسائل معنوی و الهی را تقویت می‌کند.

پست‌مدرنیسم با مطرح کردن شعارهایی نظیر بازگشت به سنت، و دستورهای اخلاقی مانند تساهل و احترام به دیگری، در مواردی به ادیان الهی نزدیک می‌شود؛ ولی این قرابت، صوری و ظاهری است؛ زیرا توصیه‌های مکرر پست‌مدرنیسم مبنی بر پرداختن به بازی و لذات آنی و دنیوی و ترغیب بسیار به زندگی مصرفی، با آموزه‌های دینی منافات دارد.

۱۳. ترویج نسبی‌گرایی افراطی

نسبی‌گرایی، پیامد قطعی و بلافصل ناباوری به فراروایت‌هاست. پست‌مدرنیست‌ها بر این باورند که از هر کدام از فراروایت‌ها نظیر علم و عقل و جست‌وجوی قطعیت

و یقین، تلاشی بی‌حاصل و پوچ است. نسبت‌گرایی که پست‌مدرنیسم ترویج می‌کند، در جنبه‌های اعتقادی، ارزشی و فرهنگی پیامدهایی دارد. در جنبه اعتقادی، پست‌مدرنیست‌ها معتقدند اصولاً حقیقتی وجود ندارد، بلکه ما هستیم که حقیقت را وضع می‌کنیم. در جنبه فرهنگی، آنان با ترویج کثرت‌گرایی فرهنگی بر این باورند که چون هیچ حقیقتی وجود ندارد، هیچ‌گونه امکان قضاوت در مورد گفتار و اعمال گروه‌های مختلف نیز وجود ندارد، و همه این گروه‌ها با وجود آرای متفاوت، باید از حق و حقوق یکسان برخوردار باشند. در جنبه ارزش، پست‌مدرنیسم با فاصله گرفتن از ارزش‌های مطلق و گرایش‌های معنوی، نسبت‌گرایی در اخلاقیات را روا می‌دارد.

چنین ویژگی‌هایی آثار گوناگون اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نیز تربیتی داشته است، که از منظر تربیت دینی به آن اشاره می‌شود.

دلالت‌های پست‌مدرنیسم در تربیت دینی

مطالعات ادیان، یکی از گستره‌های رایج پست‌مدرنیسم است. در مورد نگرش پست‌مدرنیسم و تأثیرات آن بر اندیشه دینی، سه نظریه وجود دارد:

۱. در بعدی افراطی، نظریه پست‌مدرنیسم به منزله مرگ خدایان، نابودی دین و ارزش‌ها تلقی می‌شود.

۲. نظریه‌ای که این مکتب را بازگشت به ایمان و الزامات دینی می‌داند.

۳. در نظریه سوم، چنین فلسفه‌ای بیانگر امکان بازسازی ایده‌های مذهبی فراموش شده دانسته می‌شود.

به بیان دقیق‌تر، یکی از ویژگی‌های روشن مدرنیسم این بود که به نام تأمین استقلال انسان و کشف واقعیات و توانایی‌ها، همچنین در جهت تحقق امیال و

آرزوهای انسان، زبان به نقد دین و اصول و مبانی دینی می‌گشود. در مدرنیسم مفاهیم و مضامین متعالی و مقدس معنایی ندارد؛ درحالی‌که در پست‌مدرنیسم، آموزه‌های دینی کمی مورد توجه است. بنابر نظریه غالبی که وجود دارد، پست‌مدرنیسم در تقابل با مدرنیسم و منتقد آن به شمار می‌رود. پست‌مدرنیسم در واقع نوعی واکنش در برابر امانیسم مدرنیسم است. امانیسم، مذهب و ارزش‌ها را از زندگی انسان طرد می‌کند و به این طریق است که بازگشت تقدس و معنویت در اندیشه پست‌مدرن نمود پیدا می‌کند. بعضی از طرف‌داران نظریه پست‌مدرن در تبیین این نظریه می‌گویند: استقلال و ثبات انسان بر این بینش مبتنی است که مفهوم «خود»، موضوعی است که از مفهوم خدا نشئت گرفته است و بدون ارتباط با خدا ثباتی نخواهد داشت؛ همان‌گونه که اگر بی‌ارتباط با اهداف متعالی باشد، خود را از بین خواهد برد.

۳

۵

در مجموع، پست‌مدرنیسم اصطلاحی است که به‌گونه‌ای فزاینده بر گرایش‌های فرهنگی — اجتماعی و فکری معین دلالت دارد. این موضوع که از مسئله‌های بحث‌برانگیز امروزی شمرده می‌شود، در محافل علمی و غیرعلمی بسیار مطرح است.

۶

صحبت از پست‌مدرنیسم چنان شایع شده است که در هر حوزه، با چند موضوع یا عنوان روبه‌رو می‌شویم که هر یک به‌گونه‌ای به آن پیوسته است؛ مانند معماری، هنر، موسیقی، فلسفه، علوم اجتماعی، تعلیم و تربیت، سیاست، تاریخ، صنعت، دین، اقتصاد، فرهنگ و حوزه‌های دیگر دانش بشر. در کشور ما در این زمینه کتاب‌ها و مقالات، اندک است و بیشتر کارهای انجام گرفته، ترجمه آثار مؤلفان غربی است؛ به‌ویژه به علت تازه بودن موضوع، پژوهش‌ها و نوشته‌ها در زمینه پست‌مدرنیسم و ارتباط آن با تعلیم و تربیت ناچیز است. اما در جامعه ما که

بخش‌هایی از آن، هنوز به عصر روشنگری یا مدرنیسم نرسیده و مدرنیته را درک و جذب نکرده است، سخن گفتن از پست‌مدرنیسم و ارتباط آن با تعلیم و تربیت به چه کار می‌آید؟ پاسخ این است که: اگرچه جریان پست‌مدرنیسم بیشتر در کشورهای به اصطلاح پیشرفته و توسعه‌یافته تسری یافت، در شکل‌های گوناگون در سرتاسر جهان پراکنده شد و عمومیت پیدا کرد؛ بنابراین برای همه ما، دست‌کم فکر کردن دربارهٔ این جریان تاریخی ضروری است.

در برخی موارد مشاهده می‌شود بسیاری از برداشت‌ها از پست‌مدرنیسم در جامعه ما، نه تنها باعث جهش به فراسوی مدرنیسم نمی‌شود، بلکه به نفی دستاوردهای آن و عقب‌ماندگی و واپس‌گرایی می‌انجامد. به نظر می‌رسد پرداختن به این موضوع و چالش‌های پیوسته به آن، بخشی مهم از نیازهای فکری، اجتماعی و تربیتی کنونی جامعه ماست که به منزلهٔ عضوی از جامعه جهانی، با ملل دیگر در تعامل فکری، فرهنگی و سیاسی است.

با توجه به ویژگی‌های بحث شده، در دیدگاه پست‌مدرنیسم واژه‌های حقیقت کنار گذاشته می‌شوند؛ در نتیجه برای پویش برای حقیقت، راه برای قرائت‌های گوناگون، تفاسیر و تعابیر متنوع باز می‌شود؛ حقیقت، رنگ و گرایش نسبی به خود می‌گیرد و اتفاق نظر و اجماع، محور توافق قرار می‌گیرد. در جهان و جامعه‌ای که دیدگاه پست‌مدرنیسم به تصویر می‌کشد، فرهنگ و تنوع میراث فرهنگی از اهمیت زیادی برخوردار است؛ به همین دلیل دین و آموزه‌های دینی نه به مثابه معرفتی و حیانی و الهی، که بخشی از میراث فرهنگی و دستاوردهای بشری تلقی می‌شود که در پاسخ‌گویی نیازها و مشکلات جامعه بشری، به صورت نسبی از کارایی و توانمندی برخوردار است. به عبارتی در دیدگاه پست‌مدرنیسم، تربیت دینی نه در طول معارف و دانش‌ها و دستاوردهای فرهنگی، که در عرض آن تلقی می‌شود.

نسبیت‌گرایی و کثرت‌گرایی، همان‌قدر که بر حوزه‌های گوناگون بشری حاکمیت دارد، در حوزه دین نیز خود را نشان می‌دهد. پست‌مدرنیسم در جهت خط‌مشی عام خود، یعنی نفی هرگونه فراروایت، در نهایت به تضعیف ارزش‌ها و تربیت دینی منجر می‌شود.

اولین نکته اینکه تربیت دینی و اخلاقی از منظر کثرت‌گرایی پست‌مدرن، از هرگونه مبانی متافیزیک، مبانی ارزش‌شناختی بینشی مقدم و از لحاظ نظری خالی است. به عبارت دیگر از منظر پست‌مدرن‌ها، ملاک‌های از پیش تعیین‌شده برای داوری در مورد اینکه چه چیزی خوب و چه چیزی بد است، و در باب بایدها و نبایدها وجود ندارد. ملاک داوری میان خوب و بد بودن امور و رفتارها، در واقع علایق و سلايق متنوع افراد، جوامع و انسان‌ها و همچنین اوضاع زندگی آنهاست. همچنین موضوع ارزش‌های اخلاقی و بایدها و نبایدها از منظر کثرت‌گرایی پست‌مدرن این است که ارزش‌های اخلاقی امری نسبی، طبیعی، فردی، سلیقه‌ای و حتی اتفاقی و موقتی است و اخلاق، امری خاص و محصور گفتمان‌های ماست؛ یعنی ما هرچه بتوانیم گفتمان بین انسان‌ها را گسترده‌تر کنیم، می‌توانیم به مضامین و معانی جدیدتری از بایدها و نبایدها دست یابیم.

ویژگی بسیار مهم دیگر اخلاق از منظر کثرت‌گرایی، نفی الگو در امر تربیت اخلاقی است. از منظر کثرت‌گرایان، الگوها در بحث تربیت اخلاقی معنا ندارند و رابطه معلم و شاگرد مطمح نظر است.

نقد تربیت پست‌مدرن

الف) محاسن تربیت پست‌مدرن

پست‌مدرنیسم از آنجا که کوشش جهت بازشناسی معضلات مدرنیته و حرکتی نقادانه و در نتیجه مطلوب به‌ویژه در زمینه اهمیت کثرت‌گرایی و اهمیت دادن به

دیدگاه‌ها و ارزش‌های فرهنگی دیگران است، ستودنی است. به عبارتی، در پست‌مدرنیسم به همه فرهنگ‌ها و طبقات توجه می‌شود، و هر کس برای خودش ارزش دارد؛ اندیشه و فرهنگ غالبی نیست و به حاشیه‌ها توجه فراوان می‌شود؛ افراد برابر و یکسان هستند؛ بر اعتقاد به آزادی افراد و احترام به فردیت انسان و آزاد کردن وی از هرگونه تقلید، تأکید می‌شود. همچنین کوشش‌های بخشی از ستم و بی‌عدالتی اقتصادی، مخالفت با موضوعات درسی مجزا، تغییرپذیری برنامه‌های درسی، و رعایت تفاوت‌ها، از دیگر مزایای این دیدگاه است.

گفتمان پست‌مدرنیسم امتیازات بسیاری دارد. به عنوان مثال مربیانی که خواستار تقویت قوه انتقادی دانش‌آموزان در مورد دیدگاه‌های مسلط و فراگیر هستند، یا می‌خواهند ظرفیت شکیبایی و یا حتی توانایی استقبال آنها از دیدگاه‌های ناسازگار با نظرات شخص خودشان را تقویت کنند، می‌توانند از این نظریه چون ابزار مخصوص مفید بهره ببرند. پست‌مدرنیسم تقسیم‌بندی زندگی به حوزه‌های گوناگون را نمی‌پذیرد؛ لذا تصویری که پست‌مدرن از مدرسه ارائه می‌دهد، یک اجتماع در نظر می‌گیرد. در چنین مدرسه‌ای فقط بر جنبه‌های عقلانی تأکید نمی‌شود، بلکه جنبه‌های زیباشناختی، عاطفی و فعالیت‌های دسته‌جمعی مبتنی بر همکاری اجتماعی نیز مورد توجه است.

در مدارس پست‌مدرن معلم، آفریننده دانش و تسهیل‌کننده جریان یادگیری کلاس یا گروه‌هاست. به این ترتیب جریان‌های یادگیری جای‌گزین محتوای مواد درسی و برنامه درسی مدرن می‌شود. در آموزش و پرورش پست‌مدرن که یک متن به صورت‌های مختلف خوانده و یا تفسیر می‌شود، خوانندگان با نگرش انتقادی به متن، نکات تازه‌ای درمی‌یابند که به خود آنها تعلق دارد. چنین پیامدی موجب پیدا شدن جنبه‌های مختلف معنا و نتیجه‌گیری‌های تازه است. مربیان

پست‌مدرن بر این نظرند که در دوران مدرن، اطلاعات از همه جا از جمله مدرسه در کنترل دولت است؛ اما در وضعیت پست‌مدرن، دولت‌ها کمتر شانس پالایش اطلاعات دارند؛ چراکه شبکه گسترده جهانی توسعه و تعمیم یافته است.

مربیان پست‌مدرن از دو فضیلت مهم صداقت و درستکاری یاد می‌کنند. آزادی انتخاب رابطه انسانی، در اندیشه پست‌مدرن ارزشی است. در پست‌مدرن به تفاوت‌های فردی توجه می‌شود؛ و افراد با یکدیگر تفاوت دارند. از نظر لیوتار، مدرسه آرمانی مدرسه‌ای است که در افراد آنها تفاوت‌هایی که فردیت آنها را می‌سازد شکوفا کند؛ یعنی حضور در جمع دیگران به فرد بودن آنها لطمه‌ای نزند. پس اجتماع‌های کوچک‌تر، یا روایت‌های تفاوت را جایگزین جامعه و فراروایت‌های آن می‌سازد.

به‌طور کلی با وجود محدودیت‌ها و ضعف‌هایی که در دیدگاه‌های تعلیم و تربیت پست‌مدرن وجود دارد، به نظر می‌رسد برخی از مسائل مطرح شده توسط پست‌مدرنیست‌ها چشم‌اندازهای مثبتی نیز برای تعلیم و تربیت به ارمغان آورده است. در واقع پست‌مدرنیسم، از آنجا که کوششی جهت بازشناسی معضلات و بن‌بست‌های تعلیم و تربیت مدرن است، حرکتی مورد توجه به‌شمار می‌آید. تأکید مربیان پست‌مدرن بر اهمیت کثرت‌گرایی، اهمیت دادن به دیدگاه‌های دیگران، تقویت روحیه انتقادی در دانش‌آموزان، تشویق نوعی آموزش و پرورش گفت‌وگومحور و مبتنی بر گفت‌وگو، ستودنی است.

از نکات مثبت دیگر در تعلیم و تربیت پست‌مدرن که بسیاری از مربیان پست‌مدرن مطرح کرده‌اند، می‌توان به تأکید بر بردباری و تحمل یکدیگر، تفکر انتقادی، خلاقیت و خودآفرینی، تعهد اخلاقی، اهمیت احساسات و همچنین تأکید بر شهود اشاره کرد.

ب) محدودیت‌های تربیت پست‌مدرن

- از موانع جدی در پست‌مدرن این است که انباشته از دیدگاه‌هایی است که نه تنها منسجم و همسو نیستند، بلکه در مواردی یکدیگر را نیز نفی می‌کنند و همین امر پست‌مدرنیسم را نه قابل دفاع می‌کند و نه قابل نقد.

- افزون‌براین، مفهوم نقد مستلزم کاربرد درست عقل است و نقد بدون فرق‌گذاری میان درست و غلط، عادلانه و ناعادلانه، قدرت و جنسیت، ممکن نیست؛ درحالی‌که پست‌مدرنیست‌ها چنین تمایزاتی را قبول ندارند. پرسش این است که: آیا بدون این مفاهیم و بدون این فرق‌گذاری‌ها، چیزی از مفهوم نقد می‌ماند؟

— معلم آن چیزی که در کلاس می‌گوید، به‌اندازه چیزی است که دانش‌آموز می‌گوید. در چنین مدرسه‌ای نقادی از همه عناصر درون و بیرون مدرسه دیده می‌شود و مدرسه به سازمانی بدل می‌شود بدون ساخت، بدون مرز، بدون رده‌بندی قدرت، بدون اصل قطعی، بدون برنامه درازمدت، که کاملاً درهم‌پیچیده است.

— فروپاشی اخلاق سنتی، خشونت، دزدی و سوءاستفاده جنسی که انسان هر روز شاهد آن است، شاخص‌هایی از تأثیرات اجتماعی چنین تغییر فلسفی هستند. جوانان پدشاپیش بدون آنکه آموزش و تعلیم و تربیت پست‌مدرن به اجرا درآید، پیامد سهمگین آن را دریافت کرده‌اند.

— با توجه به اصول معرفت‌شناختی پست‌مدرن که حاکی از نبود جنسیت مطلق، نبود اصول و روش‌های قطعی برای شناخت و نسبی‌گرایی است، نظام تربیت آنها نمی‌تواند الگویی از انسان ایدئال را ارائه دهد که بر اساس آن افراد دیگر تربیت شوند.

— گشودن درهای انتقادی به روی عناصر مدرسه، به تضادها و کشمکش‌های بین‌فردی و بین‌گروهی در سطوح مختلف منجر خواهد شد. زمان در نظر گرفته

شده برای دوره‌های تحصیلی و برنامه مدرسه، اجازه درگیری طولانی را نخواهد داد. این شکل از تعلیم و تربیت انتقادی، حداقل در مدارس کنونی اجرایی نیست. — از موارد قابل توجه پست‌مدرن، گفتمان است که گاه آن را ابزار اصلی یادگیری می‌دانند. برای حفظ شرایط گفتمان، مربیان باید به توانایی دانش‌آموزان خود برای قدردانی از اهمیت رابطه دوسویه برابری، مسئولیت و خودفرمانی، معتقد و مطمئن باشند. به نظر می‌رسد در وضعیت کنونی، فاصله بسیار تا رسیدن به این مرحله وجود دارد.

— پست‌مدرنیست‌ها معتقدند معلم نباید ارزش‌ها و واقعیت‌ها را به دانش‌آموزان تحمیل کند. از دیدگاه آنان هیچ هنجار جهان‌شمول اخلاقی وجود ندارد و حقایق و ارزش‌ها را باید در درون گفتمان یافت.

— پست‌مدرنیسم در نقد مدرن، راه افراط را به سود خود می‌پیماید. برای مثال، همه روابط کلاسی در مدرسه مدرن بر پایه اجبار نیست.

— انتقاد دیگر به دیدگاه تربیتی پست‌مدرنیسم، تأکید قاطع و صریح پست‌مدرنیست‌ها بر تفاوت‌ها و اختلاف‌ها در زمینه تعلیم و تربیت و آموزش است که کمی غیرتأملی و متعصبانه به نظر می‌آید؛ چراکه تشابه‌ها نیز همچون تفاوت‌ها، از برتری و فوایدی برخوردارند که می‌توانند بیان‌کننده نکات تازه و جدید باشند.

— از انتقادات دیگر، مربوط به بحث ساخت‌شکنی است. یکی از آثار این موج، متزلزل کردن ساختارهای عینی و مفهومی است که در تربیت نقش اساسی دارند. تربیت جدی با حدود و مرزها سروکار دارد. اگر مرزی وجود نداشته باشد، آدمی می‌تواند به هرکاری مبادرت کند. در این صورت سخن گفتن از تربیت میسر نیست.

امروزه با نگرش به وضع کنونی جهان، واقعیت این است که انسان از یک سو به ماشین و از سوی دیگر به حیوان مبدل شده است. مطالعه وضعیت کنونی جهان نشان می‌دهد که در جوامع امروز، ویژگی‌های انسانی روز به روز به تحلیل می‌گراید و در برابر ویژگی‌های ماشینی و مکانیکی، به گونه‌ای فزاینده در گسترش و خودنمایی است. برای نمونه ماشین‌زدگی، بیماری‌های مرگ‌بار مانند ایدز، اعتیاد و فشارهای جنسی، همگی نشانه‌های عصر پست مدرن امروزی است. بدین گونه، مرکزیت یافتن عقلانیت فن‌مدارانه در اندیشه غرب، به گسترش بحران ارزش‌ها انجامیده است. او علت این گونه مسائل را، دور شدن انسان امروزی از ارزش‌ها، اخلاقیات و فرهنگ اصیل، ریشه دواندن از باورها و فلسفه انسان‌مدارانه غرب می‌داند.

یکی از محدودیت‌ها در زمینه نقد پست‌مدرنیسم این است که این مکتب انباشته از دیدگاه‌هایی است که یگانه و همسو و هم‌جهت نیستند، بلکه در برخی موارد یکدیگر را نفی می‌کنند و این امر این مکتب را نه قابل دفاع و نه قابل نقد می‌کند. مفهوم نقد مستلزم امکان کاربرد درست عقل است و نقد بدون فرق‌گذاری میان درست و غلط، عادلانه و ناعادلانه، قدرت و حقیقت ممکن نیست، درحالی‌که پست‌مدرن چنین تمایزاتی را قبول ندارد.

از لحاظ ادبیات و هنر کلاسیک (گذشته) پست‌مدرنیست‌ها این چنین وانمود می‌کنند که هرچه مربوط به گذشته است، باید منتفی شود و نوعی گسیختگی نسل‌ها به وجود می‌آید. این گونه، ادبیات مشترک بین نسل‌ها از بین می‌رود، ابهت‌ها و احترام‌ها خصوصاً به بزرگ‌ترها کم‌رنگ می‌شود و در خانواده‌ها رابطه صمیمی کمتر می‌شود و والدین و کودکان خصوصاً بیشتر با وسایل الکترونیکی مثل رایانه‌ها و رسانه‌ها سرگرم و مشغول می‌شوند. گرفتاری‌های شغلی والدین،

رابطه زن و شوهری را تا حد زیادی سرد و کوتاه کرده است و از لحاظ روانی و عاطفی، این مشکل می‌تواند بر کودکان تأثیر منفی بگذارد. دیر آمدن و مشغول بودن پدر و یا مادر در وظایف شغلی، امکان منزوی شدن و یا خشن بار آمدن و بی‌عاطفه بودن کودک را ایجاد کرده است و طغیان و سرکشی فرزندان را ممکن ساخته است.

در تعلیم و تربیت پست‌مدرن نمی‌توان اصول روشن و دقیقی برای تربیت انسان در نظر گرفت و فرایند تعلیم و تربیت را بر پایه آن بنا کرد. نظام تربیتی آنها نمی‌تواند الگویی از انسان ایدئال ارائه دهد تا سایر افراد بر اساس آن تربیت شوند. توجه پست‌مدرن به بحث و گفت‌وگو است. تربیت جدی با حدود و مرزها سروکار دارد. اگر مرزی وجود نداشته باشد، آدمی می‌تواند به هرکاری مبادرت ورزد و در این صورت سخن گفتن از تربیت (به‌ویژه تربیت دینی و اخلاقی) میسر نیست. وقتی در جامعه و به‌خصوص مدرسه، احترام و منزلت و ابهت‌ها شکسته شوند، قوانین ارزشی پیدا نمی‌کنند و به قوانین به دیده احترام نگریسته نمی‌شود، حدها و مرزها رعایت نمی‌شود. آزادی‌های بی‌حد و مرز در مدرسه که کانون تعلیم و تربیت است، موجب می‌شود منزلت معلم و جایگاه مدرسه نزول کند. بر اثر بی‌توجهی به تربیت مذهبی، به‌خصوص در جامعه مذهبی، مذهب به تمسخر کشیده می‌شود، و اخلاق و نکات تربیتی و اصول تربیتی رعایت نمی‌شود. به‌ویژه در عصر حاضر و وجود وسایل ارتباط جمعی و به‌خصوص ماهواره‌ها، حتی در خانواده‌ها شئون اخلاقی رعایت نمی‌شود. حمله بی‌حد رسانه‌های غربی به مذهب و ایمان مردم و خوب جلوه دادن تمدن غربی و فرهنگ مصرف‌گرایی، جامعه و کانون گرم خانواده را متلاشی می‌کند و تمایل به نوعی مصرف‌گرایی به شیوه غربی را رواج می‌دهد؛ ارزش‌ها از بین می‌روند، و روابط سرد بر خانواده که باید کانون مهر و محبت باشد سایه می‌افکند.

پست‌مدرنیست‌ها ابزار اصلی را یادگیری می‌دانند؛ ولی توجه نمی‌کنند که برای گفت‌وگو، سطح تقریباً یک‌سان و برابری از اطلاعات و دانش پیشینی مورد نیاز است. درحالی‌که واقعیت‌های کنونی نشان‌دهنده نابرابری‌های شدید در سطوح گوناگون است و به‌ویژه نبود ساختار منظم یادگیری که مورد توجه پست‌مدرن‌هاست، به این مشکل دامن می‌زند.

از نظر پست‌مدرنیست‌ها، واژه «مدیریت» و «رهبری آموزشی» به معنای اداره کردن امور دیگران، یکسره فرو می‌ریزد. مدیر بر حسب اقتضای دیگران برگزیده می‌شود. از انتقادات دیگری که به پست‌مدرن وارد می‌شود، تأکید قاطع و صریح پست‌مدرنیست‌ها از جمله دریدا، بر تفاوت‌ها و اختلافات در زمینه تعلیم و تربیت و آموزش است که تأکیدی متعصبانه و غیرتأملی به نظر می‌رسد؛ چون تشابهات نیز همچون تفاوت‌ها از برتری و فوایدی برخوردارند و می‌توانند بیان‌کننده نکات جدید باشند.

از انتقادات دیگر، مربوط به بحث ساخت‌شکنی است. یکی از آثار موج ساخت‌شکنی، متزلزل کردن ساختارهای غیبی و انتزاعی است که در تربیت نقش اساسی دارند. لذا پست‌مدرنیسم به دلیل توقف در اکنون و اینجاست، تصویری از انسان دلخواه خود ارائه نمی‌دهد. برخی از عبارات اصحاب پست‌مدرن، مانند «رهایی‌بخشی» به شدت عاطفی و شعارگونه است.

انتقاد دیگر از تعلیم و تربیت پست‌مدرن این است که پست‌مدرنیست‌ها، عمدتاً فراروایت‌ها را به‌منزله اموری غیرمعتبر و غیرجهانی (غیرعمومی) رد می‌کنند. پرسش این است که دراین‌صورت، چطور می‌توان در فرایندی رهایی‌بخش که مورد نظر پست‌مدرنیست‌هاست و نیاز به استانداردهای معین و اهداف ویژه دارد، درگیر شد.

نفی فراروایت‌ها، یکی دیگر از مضامین اصلی پست‌مدرنیسم است که به نوبه خود پیامدهای مثبت و منفی دارد. پیامد مثبت فراروایت‌ها، کاستن از تأکید افراطی اندیشمندان بر کمال مطلق و قطعیت فراروایت‌هایی نظیر علم و عقل بشری و در نتیجه، برخورد واقع‌بینانه‌تر و منطقی‌تر با پدیده‌های علمی و اجتماعی است. پیامد منفی نفی فراروایت‌ها، رد هرگونه نظریه‌پردازی در مسائل اجتماعی، اخلاقی، سیاسی، یا روان‌شناختی و نیز رد هر دیدگاه متافیزیکی یا معرفت‌شناختی است. به عبارت دیگر، با نفی فراروایت‌ها، دیگر قادر نخواهیم بود هیچ طرح کلانی از فراگیری دنیای اجتماعی و طبیعی ارائه دهیم؛ زیرا پست‌مدرنیست‌ها طرح هرگونه نظریه و قانون کلی و عام در هر زمینه را وضع نوعی فراروایت می‌دانند؛ حال آنکه اصولاً بدون طرح قواعد کلی و نظریه‌های معین، امکان ورود به مباحث و مجادلات علمی، فلسفی، اجتماعی و اقتصادی نخواهد بود و عملاً امکان هرگونه ابراز عقیده از اندیشمندان سلب خواهد شد؛ افزون بر اینکه پست‌مدرن‌ها می‌گویند هیچ فراروایت یا اصل مطلق وجود ندارد. پرسش این است که آیا خود این مدعا مطلق است یا خیر؟ اگر هیچ اصل یقینی در کار نیست، پس اول بنایی که متزلزل می‌شود و از هم می‌پاشد، بنای خود اصول اندیشه‌های پست‌مدرنیستی است که اینان با جزم و یقین از آن دفاع می‌کنند. به عبارتی، اینان دچار خودختناسازی و خودشکنی و یا نقض خود می‌شوند.

نتیجه‌گیری

بررسی ویژگی‌های مدرنیسم و پست‌مدرنیسم دلالت بر آن دارد که جنبش پست‌مدرنیسم، به نوعی تداوم مدرنیسم است و اساساً تفاوتی با آن ندارد؛ به طوری که هیچ‌کدام از آنها موجب آزادی و نجات و سعادت واقعی انسان

نخواهد شد. البته اگرچه مدرنیسم و پست‌مدرنیسم هر یک به نوبه خود، سودمندی‌های فراوانی برای انسان و جوامع انسانی به همراه آورد، سعادت آدمی مغفول ماند. مدرنیسم، اگرچه در پی وحدت بود و تلاش می‌کرد به جای اقتدار دین، از اقتدار علم دفاع کند و مقام انسان را با قدرت علم ارتقا دهد و پست‌مدرنیسم، هرچند در صدد آزادسازی انسان از قید فراروایت‌های مدرنیسم، قطعیت‌ها و نیز مطلق‌نگری‌های متعلق به آن است، به نوبه خود جایگزین مناسبی پیشنهاد نمی‌کند و انسان را در اقیانوس بی‌کران نسبیت و کثرت‌گرایی رها می‌کند؛ راهی که گرداب‌مانند، به دور خود می‌چرخد و نمی‌داند در کجا قرار دارد و به کجا می‌رود. او برای انسان، خانه‌ای می‌سازد که اساس آن سست است و به آزادی، رهایی و استغناء آدمی کمکی نمی‌کند و بشر را در رسیدن به معنویت به رنج و تعب می‌افکند. در نتیجه، راه رهایی انسان همان بازگشت به معنویت است؛ معنویتی که باید در آموزه‌های دینی و تربیت دینی مورد توجه قرار داد.

به بیان کی‌یر که گور، نویسنده شهیر دانمارکی، هستی در سه سپهر امکان می‌یابد: نخست سپهر حسی؛ یعنی دل سپردن به خوشایندی‌ها و به‌هوای دل زیستن. دوم، سپهر اخلاقی؛ یعنی همواره پایبند تکلیف و ارزش‌های والا بودن و بدین‌سان در تکامل خود کوشیدن؛ و سوم سپهر دینی؛ یعنی به ایمان روی آوردن. در سپهر اخیر (دینی) است که انسان می‌تواند به سوی اهداف معنوی، خوشبختی، سعادت و کمال معنوی قدم بردارد. دو سپهر دیگر، محملی برای ورود انسان به سپهر دینی است و حتی دین می‌تواند ورود آدمی را به ساحت و سپهر معنویت تسهیل کند. دین، محمل عمده‌ای برای انتقال ارزش‌هاست. در بحث ارزش‌های مسلط و برتر، تأثیرات پست‌مدرنیسم، یعنی فروپاشی داستان با شکوه دین یا دین‌گرایی و متلاشی شدن نظام‌های ارزشی است؛ درحالی‌که دین و

تربیت، با یکدیگر ارتباط تنگاتنگی دارند. به اعتباری اهداف غایی آن دو یکسان است. «البته دین را نباید تنگ‌نظرانه تلقی کرد. تربیت دینی به معنای تربیت در دین خاصی نیست، بلکه مراد از تربیت دینی تأکید بر جوهره همه ادیان است». دین، نقطه محوری است که از طریق آن تربیت می‌تواند موجب پرورش فضیلت‌های مختلف شود و سیر رشد و کمال آدمی را تسهیل نماید.

از منظری دیگر، با توجه به دو دیدگاه مدرنیسم و پست‌مدرنیسم و رویکرد تربیت دینی، دو منظر قابل تعمق است. مدرنیسم می‌کوشد با توجه به دستاوردهای علمی و فناورانه و توجه خاص بر اومانیزم، جهانی سکولار را سازمان دهد که در آن دین و تربیت دینی تنها جنبه فردی پیدا کند. از سوی دیگر پست‌مدرنیسم بر اساس کثرت‌گرایی شناختی گفتمان و توافق همگانی و نفی فراروایت‌ها، عنصر وحدت‌بخش را جهت می‌دهد. در نتیجه این دو دیدگاه، دین و تربیت دینی دچار نوعی نسبی‌گرایی شده، هم‌عرض میراث فرهنگی، سنت و علم تلقی می‌شود؛ درحالی‌که بر مبنای آموزه‌های تربیت دینی بر اساس اندیشه اسلامی، اصول وحدت وجود، باطن‌گرایی و اصالت فطرت، جهان بر مبنای امر قدسی، معیاری جهان‌شمول و همگانی است. ضمن اینکه علم و کثرت‌گرایی شناختی و فرهنگی نیز منزلت دارد. اصل وحدت وجود^۳، مبین حقیقتی واحد^۵ است. حقیقت یکی است و هرچه در جهان هست، تنها جلوه و سیمایی از همان حقیقت واحد یعنی ذات اقدس الهی است. اصل ظاهر و باطن، هستی را مرکب از دو بخش می‌داند: نخست، سپهر وحدت و ریشه و کنه جهان هستی، که همان باری تعالی و صفات ذاتی اوست. دوم، سپهر کثرت است که مبین تجلیات و نمودهای الهی است. درواقع ظاهر و باطن یا همان وحدت و کثرت، نشانگر ثنویت دو هویت مستقل نیست، بلکه کثرت، چیزی نیست جز همان مراتب

نازل تر و ضعیف تر هستی یا همان وحدت وجود. با عنایت به اصالت فطرت، «فطرت نوع خاصی از آفرینش انسان است که انسان را به درک و شناخت حقایق و خداپرستی و خیر و نیکی و ارزش های انسانی سوق می دهد و زمینه گرایش های اخلاقی و ایمانی است. این ویژگی را خداوند با لطف خاص خود در سرشت بشر به ودیعه نهاده، تا زمینه کمالات و فضایل باشد و فعلیت و ظهور کامل آن مستلزم هدایت و تعلیم و تربیت است». خداپرستی که اصل اساسی و نخستین دین است، فطری است. عشق به حیات ابدی، کمال جویی و زیبادوستی فطری است. همچنین نوع دوستی، عدالت دوستی و سایر اصول اعتقادی، عملی، اخلاقی و اجتماعی، همه به صورت خام ریشه در فطرت دارند. البته فطرت انسان ها بر اثر گناهان و افعال و افکار مذموم و نکوهیده، رو به تیرگی و انجماد خواهد رفت که هدایت و باروری آن در سایه تربیت و بالاخص تربیت دینی امکان پذیر است. با درک صحیح از فطرت می توان به پرورش انسان پرداخت. به همین دلیل اگر استعداد های فطری نباشد، یا شناخته نشود، تربیت مفهوم و مقصد مشخص نخواهد داشت.

در تربیت دینی تلاش بر آن است که انسان را از مرحله دانستن به مرحله بودن سوق دهد و خیر اعلی را به منزله ارزش فراسوی امور علمی و فنی قرار دهد. نیک ذاتی، مسئولیت و تعهد انسان در برابر مجموعه ارزش های نخستینی است که خداوند به بشر عطا نموده است. همین ارزش ها است که کیفیت تربیت آدمی را بیان می کند. در حالی که عقل در محدوده قید و بندها و مقوله های متنوع ذهنی است، ایمان، پذیرش محتوای وحی الهی است. اگرچه عقل، استدلال های عمیق هستی شناسانه ارائه می دهد، ایمان و شهود انسانی است که مسیر هدایت و جهشی ورای عقل به سوی پیشرفت وجودی از خلال تجربه حقیقت واحد از میان حقایق

دارد. «ایمان در نگاه وحی، یعنی اصلاح درون و عمل صالح، یعنی اصلاح برون. نکته مهم آن است که به انسان وعده داده شده که اگر به اصلاح خود بپردازد و درونش را اصلاح کند، خداوند اصلاح برونش را تضمین خواهد کرد». اگر همه مشکلات خود را از علم جو یا شویم، یعنی امید به پیشرفت‌های دانش و فن ببندیم، در واقع ندای آنچه در خفاست به گوش ما نخواهد رسید و ما صدای ماشین را ندای الهی تلقی خواهیم کرد. این بیان تنها معنایش این نیست که باید به هستی‌شناسی روی آورد و علوم تجربی را فراموش کرد، بلکه باید ارتباط پدیدارها را با وجود مطلق فراموش نکرد و ظهور هستی را نیز بی‌وجود پدیدارها نامی‌سر دانست... . نجات انسان از این سرگردانی جز با تو سل به وجود شناسی اصیل میسر نیست. این نگرش با امیدواری به نجات انسان از طریق اهداف غایی تربیت دینی، که همان تسهیل سیر صعودی و استکمالی آدمی (دستیابی به قرب الهی) است، میسور است. ویژگی‌های اهداف غایی چون: همسازی با فطرت، جامعیت و دربرگیرندگی تمام ارزش‌های انسانی، برانگیزندگی و محدود نبودن است. نکته اخیر مبین این است که چون انسان کمال‌طلب است، اهدافش با ویژگی کمال‌طلبی انسان همخوانی دارد. به عبارتی، نامتناهی بودن هدف غایی، با کمال مطلق‌جویی و حقیقت وجود انسان سازگار است.

در بینش اسلامی، محوریت خداوند و ارتباط با او و حضور او در متن زندگی، هدف است. در چنین ارتباطی است که عبودیت، قرب و حیات طیبه به منزله مصادیقی از حیات معنوی آدمی معنا می‌یابد. در اسلام، انسان، نه دشمن خدا و نه رقیب اوست. اسلام می‌خواهد انسان، خلیفه خدا باشد؛ می‌خواهد آحاد بشریت، به چنان رشد عقلی و اخلاقی برسند که هیچ خونی در زمین ریخته نشود؛ هیچ

حقی پایمال نگردد، هیچ انسان گرسنه و بی‌پناه و تحقیر شده‌ای نباشد و نفسانیت، چنان مقهور ارادهٔ انسان باشد که فرشتگان خدا در برابر او سجده کنند. اسلام، انسان را دارای کرامت، قدرت انتخاب، مسلط بر خویش و بر جهان، عاقل، مسئولیت‌پذیر و ارزش‌گرا می‌خواهد؛ به انسان خوش‌بین است و همهٔ بشر را دارای فطرت پاک و اصالتاً خیرخواه می‌داند و همهٔ تکالیف دینی که نازل کرده، برای حراست از فطرت، عقل و کرامت انسان‌هاست. در اسلام، حقوق را از تکلیف، واقعیت را از ارزش، دنیا را از آخرت، معاد را از معاش، اخلاق را از اقتصاد، تقوی را از سیاست و دین را از دولت، نمی‌توان تفکیک کرد. این تفکیک‌ها به منزلهٔ مثله کردن انسان و متلاشی کردن دین است. کرامت انسان، در عشق‌ورزی به خدا و اطاعت از اوست. رشد حقیقی بدون شناخت خدا و راضی کردن او و حرکت به سوی او محال است. همهٔ ارزش‌های دیگر، ارزش‌های واسطه، مقید و مشروط‌اند. آزادی، عقلانیت، دنیا، آخرت، حق، تکلیف، فرد، جامعه، جنگ، صلح، حکومت، شکست و پیروزی، ثروت و فقر، همگی اگر در مسیر عدالت و معنویت باشند با ارزش هستند. عدالت و معنویت نیز از آن جهت که گام‌هایی در راه خدا، محبت به خدا و نزدیک شدن به اویند، ارزش دارند؛ ولی ارزش ذاتی و حقیقی، همان معرفت به خدا و محبت او و اطاعت از اوست. حضور خداوند را باید در ذره ذرهٔ وجود احساس و دریافت کرد؛ حتی زمانی که نیچه از مرگ خدا سخن می‌گوید، به معنای اضمحلال جاودانگی و علت و منشأ هستی یعنی خداوند نیست، بلکه منظور وی از مرگ خدا، مرگ اعتقاد انسان به خداوند است. به راستی این باور ما به خداست که می‌میرد. بحرآن جهان مدرن در اشکال گوناگون آن مبین این است که ما با از دست دادن باورمان به خدا، بنیان حقیقت و ارزشمان را از دست می‌دهیم. در این وضعیت، انسان‌ها باید دلیری

بیابند که خودشان را در جهانی بدون خدا و گاه به صورت خدایان درآورند! تجربه بشر به خوبی نشان داد که تکیه انحصاری بر عقل و پیشرفت‌های علمی، راهگشا نیست. علم نیاز به رهبر، هدف و مقصدی متعالی دارد. به همین جهت، حضور دین به خوبی احساس می‌شود. تعبیر آندره مالرو: «قرن بیست و یکم یا وجود نخواهد داشت، یا معنوی و فرهنگی خواهد بود»، صحنه‌گذاری بر حضور معنویت در سپهر زندگی انسان است. دین و تربیت دینی و کارکرد آن، مجموعه عواملی است که ورود آدمی را به حوزه معنویت تسهیل می‌کنند و برآیند مهم آن حضور خداوند در صحنه زندگی است که آن نیز در گرو ایمان و عمل صالح است.

تربیت دینی فراتر از «ایسم‌ها» و دین انسانی (انسان — محور)، می‌تواند روان خداخواه، خداجوی و خداپرست آدمی را بر اساس فطرت آدمی و وحدت‌گرای وی به سوی معبود بی‌همتا هدایت کند. در سیر این هدایت تربیت دینی، فرایند شکفتن و پرورش ماهیت فطری انسان در رابطه با خویشتن، طبیعت و جامعه است؛ ارتباطی که سرانجام با مبدأ هستی پیوند می‌خورد و بدین سان است که انسان معنایی عمیق و راستین می‌یابد و دین و حیانی، خدامحور و خدابنیاد، هادی و راهنمای انسان می‌شود. در چنین نگاهی و در چنین جهانی، جهان، نه تنها مبدأ داشته، بلکه دارای غایت نیز هست و هر تغییر و حرکتی، غایت را دنبال می‌کند و انسان، چون تکه‌ای رهاشده در بی‌نهایت تصور نمی‌شود که اطمینان عمل از وی سلب شود، بلکه وی در فرایند غایت‌مداری و غایت‌مندی تأثیرگذار است. او در پناه نیرویی بس برتر (خداوند) آرامش می‌یابد؛ خداوندی که وی را نیز قادر به عمل می‌کند و انسان می‌تواند عاملیت خویش را در عالم هستی به منصفه ظهور رساند.

پی نوشت ها

- ۱ حسینعلی نوذری، *صورت بندی مدرنیته و پست مدرنیته*، ص ۶.
 - ۲ ویلیام روث، *نگرش سیستمی به ریشه ها و آینده تئوری مدیریت*، ترجمه مهدی جمشیدیان، ص ۷۲.
 - ۳ محمدرضا آهنجیان، *آموزش و پرورش در شرایط پست مدرن*، ص ۲۳.
 - ۴ محمد مددپور، *تجدد و دین زدایی در فرهنگ و هنر منورالفکری ایران*، ص ۳۹.
 - ۵ ویلیام روث، *نگرش سیستمی به ریشه ها و آینده تئوری مدیریت*، ص ۷۸.
 - ۶ گنجی، اکبر، *سنت، مدرنیته، پست مدرن*، ص ۸۶.
 - ۷ نوذری، حسینعلی، *صورت بندی مدرنیته و پست مدرنیته*، ص ۲۸۹.
 - ۸ علی قائمی، *اسلام و مدرنیسم*، ص ۱۰۲.
 - ۹ ر.ک: بابک شمشیری، *تعلیم و تربیت از منظر عشق و عرفان*.
- ۱ Classical period.
- ۱ Medieval period.
- ۱ Retrospec tiveley.
۱۳. جرال ال گوتک، *مکاتب فلسفی و آراء تربیتی*، ترجمه محمدجعفر پاک سرشت، ص ۴۷۶.
- ۱ C.F. O' Neill, J, *The poverty of postmodenism*, Routledye.
- ۱ C.F.L, Cahoone, *From Modernism to postmodernism*.Massachusetts.
۱۶. محرم آقازاده، *عذرا دبیر اصفهانی، اندیشه نوین در آموزش و پرورش*، ص ۲۱.
- ۱۷ رابرت هولاب، *یورگن هابرماس نقد در حوزه عمومی مجادلات فلسفی هابرماس با گادمرالومان، لیوتار، دریدا و دیگران*، ترجمه حسین بشیریه، ص ۵۴.
- ۱۸ محسن فرمهبینی فراهانی، *پست مدرنیسم و تعلیم و تربیت*، ص ۱۸.
- ۱۹ خسرو باقری، «تربیت دینی در برابر چالش قرن بیست و یکم»، *مجموعه مقالات تربیت اسلامی*، ج ۳، ص ۵۹۷.
- ۲ Griffin.
- ۲۱ محسن فرمهبینی فراهانی، *پست مدرنیسم و تعلیم و تربیت*، ص ۶۸.
- ۲۲ همان، ص ۶۷.
- ۲ Rorty.
- ۲۴ محسن فرمهبینی فراهانی، *پست مدرنیسم و تعلیم و تربیت*، ص ۶۷.
- ۲۵ بابک احمدی، *معمای مدرنیته*، ص ۲۸.
- ۲ Lyotard.
- ۲۷ حسینعلی نوذری، *صورت بندی پست مدرنیته*، ص ۴۵.
- ۲ L. Wittgenstein.

۲۹ رضا داوری اردکانی، *سیری در اندیشه پست‌مدرن*، ص ۱۵.

۳۰. علی قائمی، *اسلام و مدرنیسم*، ص ۵۵.

۳۱ خسرو باقری، «تربیت دینی در برابر چالش قرن بیست و یکم»، *مجموعه مقالات تربیت اسلامی*، ج ۳، ص ۶۰-۶۰۱.

۳ Implosion.

۳۳. خسرو باقری، «تربیت دینی در برابر چالش قرن بیست و یکم»، *مجموعه مقالات تربیت اسلامی*، ج ۳، ص ۱۴.

۳۴. رابرت هولاب، *یورگن هابرماس نقد در حوزه عمومی مجادلات فلسفی هابرماس با گادمرالومان، لیوتار، دریدا و دیگران*، ترجمه حسین بشیریه، ص ۳۲

۳۵. علی آقابخشی، و مینو افشاری راد، *فرهنگ علوم سیاسی*، ص ۳۶.

۳ Marshall, Peters, M, "Postmodernism and Education", In The International Encyclopedia of Education, P.58.

۳۷. خسرو باقری، «تربیت دینی در برابر چالش قرن بیست و یکم»، *مجموعه مقالات تربیت اسلامی*، ج ۳، ص ۷۸.

۳۸. بابک شمشیری، *تعلیم و تربیت از منظر عشق و عرفان*، ص ۴۸۰.

۳۹. مهدی سجادی، *فرهنگ عمومی و تربیت دینی*، ص ۱۳۶.

۴۰. سعید بهشتی، «تبیین و نقد پست‌مدرنیسم در فلسفه تعلیم و تربیت معاصر»، *مجموعه مقالات علوم تربیتی*، ص ۹۴.

۴۱. محمدرضا آهنچیان، *آموزش و پرورش در شرایط پست‌مدرن*، ص ۵۳.

۴۲. محسن فرمیپنی فراهانی، *پست‌مدرنیسم و تعلیم و تربیت*، ص ۲۴۸.

۴۳. رنه گنون، *بحران دنیای متجدد*، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، ص ۷۵.

۴۴. محسن فرمیپنی فراهانی، *پست‌مدرنیسم و تعلیم و تربیت*، ص ۲۵۴-۲۵۵.

۴۵ همان، ص ۲۵۷.

۴۶ همان، ص ۲۵۴-۲۵۵.

۴ Meta - narrative.

۴ S, Kerka, Postmodernism and Adult Education .Http :lorders .Comlmembers/sp . Cfm? An=ED 404549.

۴۹ سعید بهشتی، «تبیین و نقد پست‌مدرنیسم در فلسفه تعلیم و تربیت معاصر»، *مجموعه مقالات علوم تربیتی*، ص ۹۹.

۵ Kierkegaard.

۵۱ بابک شمشیری، *تعلیم و تربیت از منظر عشق و عرفان*، ص ۶۶.

۵۲ شهاب‌الدین مشایخی راد، *تعلیم و تربیت دینی*، (مجموعه مقالات) (ترجمه)، ص ۳۶.

۵۳. بابک، شمشیری، «تبیین امکان جهانی شدن و رویکرد تربیت دینی متناسب با آن از منظر مدرنیسم، پست‌مدرنیسم و عرفان اسلامی»، مجموعه مقالات اولین همایش ملی جهانی شدن و تعلیم و تربیت، ص ۴۸۴.
- ۵۴ بابک شمشیری، تعلیم و تربیت از منظر عشق و عرفان، ص ۲۸۶
- ۵۵ محمدتقی رهبر، و محمدحسن رحیمیان، اخلاق و تربیت اسلامی، ص ۴.
- ۵۶ محمدتقی رهبر و محمدحسن رحیمیان، اخلاق و تربیت اسلامی، ص ۳۶.
- ۵۷ مهدی حاجی میرعرب، مقدمه‌ای بر زیباشناسی و تعالی سازمانی، ص ۲۴.
- ۵۸ محمود نوالی، نگرش اگزستان‌سیالیستی (مجموعه مقالات)، ص ۲۲۰.
- ۵۹ علی‌رضا عرفی، درآمدی بر تعلیم و تربیت اسلامی: اهداف تربیت از دیدگاه اسلام، ص ۳۰.
- ۶۰ ت.ز. لاوین، از سقراط تا سارتر، ترجمه پرویز بابایی، ص ۴۱۲.

منابع

- احمدی، بابک، *معمای مدرنیته*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷.
- آقابخش، علی و مینو افشاری راد، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران، مرکز اطلاعات مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴.
- آهنجیان، محمدرضا، *آموزش و پرورش در شرایط پست‌مدربن*، تهران، نشر طهوری، ۱۳۸۲.
- آقازاده، محرم و عذرا دبیر اصفهانی، *اندیشه نوین در آموزش و پرورش*، تهران، آبیژ، ۱۳۸۰.
- باقری، خسرو، «تربیت دینی در برابر چالش قرن بیست و یکم»، *مجموعه مقالات تربیت اسلامی*، قم، مرکز مطالعات تربیت اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۳.
- بهشتی، سعید، «تبیین و نقد پست‌مدربنیسم در فلسفه تعلیم و تربیت معاصر»، *مجموعه مقالات علوم تربیتی*، تهران، سمت، ۱۳۸۵.
- حاجی میرعرب، مهدی، *مقدمه‌ای بر زیبا شناسی و تعالی سازمانی*، تهران، نشر آموزش ساپکو، ۱۳۸۳.
- داوری اردکانی، رضا، *سیری در اندیشه پست‌مدربن*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
- روث، ویلیام، *نگرش سیستمی به ریشه‌ها و آینده تئوری مدیریت*، ترجمه مهدی جمشیدیان، اصفهان، جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۳.
- رهبر، محمدتقی و محمدحسن رحیمیان، *اخلاق و تربیت اسلامی*، تهران، سمت، ۱۳۸۵.
- سجادی، مهدی، *فرهنگ عمومی و تربیت دینی*، ش ۲۹، ماه نشر، ۱۳۸۰.
- شمشیری، بابک، *تعلیم و تربیت از منظر عشق و عرفان*، تهران، طهوری، ۱۳۸۵.
- شمشیری، بابک، «تبیین امکان جهانی شدن و رویکرد تربیت دینی متناسب با آن از منظر مدربنیسم، پست‌مدربنیسم و عرفان اسلامی»، *مجموعه مقالات اولین همایش ملی جهانی شدن و تعلیم و تربیت*، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳.
- عرفی، علیرضا، *درآمدی بر تعلیم و تربیت اسلامی: اهداف تربیت از دیدگاه اسلام*، تهران، سمت، ۱۳۷۶.
- فرمهبینی فراهانی، محسن، *پست‌مدربنیسم و تعلیم و تربیت*، تهران، آبیژ، ۱۳۸۳.
- قائمی، علی، *اسلام و مدربنیسم*، قم، ارشاد، ۱۳۸۰.
- گوتک، جرالد ال، *مکاتب فلسفی و آراء تربیتی*، ترجمه محمدجعفر پاک سرشت، تهران، سمت، ۱۳۸۰.

- گنون، رنه، *بحران دنیای متجدد*، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- گنجی، اکبر، *سنت، مدرنیته، پست مدرن*، تهران، بی نا، ۱۳۷۵
- لیوتار، ژان فرانسوا، *وضعیت پست مدرن*، ترجمه حسین علی نوروژی، تهران، نشر غزال، ۱۳۸۴.
- لاوین، ت. ز، *از سقراط تا سارتر*، ترجمه پرویز بابایی، تهران، نگاه نو، ۱۳۸۴.
- مشایخی راد، شهاب الدین، *تعلیم و تربیت دینی (مجموعه مقالات) (ترجمه)*، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.
- مددیپور، محمد، *تجدد و دین زدایی در فرهنگ و هنر منورالفکری ایران*، تهران، دانشگاه شاهد، ۱۳۷۳.
- نوذری، حسینعلی، *صورت بندی پست مدرنیته*، تهران، نقش جهان، چ چهارم، ۱۳۷۹.
- هولاب، رابرت، *یورگن هابرماس نقد در حوزه عمومی مجادلات فلسفی هابرماس با گادمرالومان، لیوتار، دریدا و دیگران*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی، چ دوم، ۱۳۷۵/۱۹۹۱.
- نوالی، محمود، *نگرش اگزیستانسیالیستی (مجموعه مقالات)*، تبریز دانشگاه تبریز، ۱۳۸۳.
- Marshall, Peters, M., «Postmodernism and Education», In The International Encyclopedia of Education, 1994.
- Kerka, S., «Postmodernism and Adult Education», Http: Ilorders. Com/members/sp. Cfm? An=ED 404549, 1997.
- O' Neill, J The poverty of postmodenism. London , Routledye, 1996.
- Cahoone, L. From Modernism to postmodernism. Massachusetts, Cambridge, 1996.